

روس‌ها پس از عقب‌نشینی به سوی مرند، درحالی که تُرک‌ها آن‌ها را تا صوفیان دنبال می‌کردند، در گذرگاه یام مستقر شدند و در آن‌جا دست به سنگربندی زدند. در ۱۳ ژانویه / ۲۶ صفر، در آن گذرگاه، تُرک‌ها در برابر روس‌ها ظاهر شدند. پس از چند روز جنگ و گریز، تُرک‌ها با وجود شجاعت بسیار، در اثر کمی نیرو، تاب پای‌داری را در برابر واحدهای روسی که اینک روحیه خود را باز یافته بودند، از دست دادند.^(۱۶۳)

لیتن از این روی‌دادها و نبردها تجربه‌های فراوانی اندوخت. این تجربه‌ها می‌توانست برای اجرای عملیات بعدی آلمان در ایران مورد استفاده قرار گیرد.^(۱۶۴) شناختی که به این ترتیب به دست آمد، از چنان ارزشی برخوردار بود که به کار بستن آن در راه نقشه‌های آلمان می‌توانست نتیجه‌های سودمندی در ایران به بار آورد. اما به کار نگرفتن این تجربه‌ها در روی‌دادهای بعدی ایران، سرانجام کاملاً به زیان آلمان تمام شد.

به هر حال تلفات گُردها، چه بر اثر رویارویی‌های نظامی، و چه به سبب شیوع بیماری‌هایی چون اسهال خونی، نیروی آنان را به تحلیل برد و چون احتمال عقب‌نشینی آن‌ها بسیار بود، زمام اوضاع به تدریج از دست رفت و گُردها اغلب به چپاول اموال روس‌ها یا تحت حمایتگان آن‌ها، که تا آن وقت از غارت محفوظ مانده بود، دست زدند.^(۱۶۵)

در ۲۸ ژانویه ۱۹۱۵ / ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۳۳، لیتن که احتمال می‌داد به دست روس‌ها اسیر شود، هم‌راه تُرک‌ها از تبریز خارج شد.^(۱۶۶) روز بعد گُردها در صوفیان از روس‌ها شکست خوردند و ناگزیر به عقب‌نشینی شدند.^(۱۶۷) در نتیجه در ۲۸ ژانویه، تبریز باز به اشغال نیروی روسی به فرماندهی ژنرال چرنوزویف^۱ درآمد.^(۱۶۸) ناگفته نماند عقب‌نشینی تُرک‌ها و گُردها که صورت فرار داشت، در اغلب موارد، توأم با غارت و چپاول هم بود.^(۱۶۹)

1. Schernosobow

به این ترتیب اوضاع و احوال گذشته باز در آذربایجان تجدید گردید. تنها نتیجه عملیات، اثبات ناتوانی سپاه عثمانی و کسب این تجربه بود که با آن سپاه و با آن گُردان چپاول‌گر نمی‌توان به رویارویی با سپاه مجهز و منضبط روسی برخاست.

۴. اقدام‌های روسیه و انگلیس در ایران، به ویژه در موضوع تخلیه این کشور آغاز تلاش‌های کاردار سفارت آلمان در تهران، نقشه‌های مشترک آلمان و عثمانی در افغانستان و هند، و سرانجام تحریک‌های تُرک‌ها در میان گُردهای ایرانی، همگی از عواملی بودند که سبب شدند از نوامبر ۱۹۱۴ / ذی‌حجه ۱۳۳۲ به بعد، روسیه و انگلیس سیاست خود را در ایران بررسی کنند. به ویژه که همان وقت موضوع بازگشت شجاع‌الدوله مطرح شده و این خود عامل دیگر بروز اختلاف نظر میان دولت‌های روسیه و انگلیس و نمایندگان آن‌ها در تهران، یعنی تاونلی^۱ و کوروستوتس گردیده بود. کار به جایی کشید که احتمال می‌رفت مناسبات دو طرف به همان وضع رقابت‌آمیز گذشته بازگردد، ضمن این که نقش سیاست شرقی آلمان نیز در این میان مهم بود.

اختلاف نظر دو دولت از زمانی آغاز شد که در اواخر نوامبر، سر والتئر تاونلی در جلسه‌ای با حضور همتای روسی خود و رئیس الوزرای ایران، از درخواست ایران درباره تخلیه کشور، یا دست کم تخلیه ایران جز آذربایجان، پشتیبانی کرد. در این جلسه، سفیر انگلیس نظر خود را همانند با نظر گیری، وزیر خارجه انگلیس، درباره اساس سیاست انگلیس در ایران این طور بیان کرد که «بسیار سودمند خواهد بود اگر روشی آشتی‌جویانه با افکار عمومی در ایران پیش گرفته شود».^(۱۷۰)

این اظهارات چندان بی‌پایه نبود، زیرا به موازات تحولات ایران و بی‌آمدهای حاصل از آن، نگرانی‌گیری افزایش می‌یافت. این نگرانی هنگامی

1. Sir Walter Townly

بیش تر شد که مأموران عثمانی و آلمان در ایران «فوق العاده فعال»^(۱۷۱) شدند و وضع را بسیار بغرنج کردند. از این رو به نظر گیری از هر اقدامی که سبب پستی بانی مردم از تلاش های دشمن می شد و زمینه را برای تهییج احساسات اسلامی آماده می ساخت، بایستی پرهیز کرد.^(۱۷۲)

سفیر روس در تهران، به رغم گیری و تاونلی که اعمال سیاستی میانه ژورا در ایران توصیه می کردند، بر این عقیده بود که مخالفت کابینه ایران با شجاع الدوله این شک را تشدید می کند که اعضای کابینه با ترک های عثمانی، هم دلی دارند. بنابراین زمان آن فرارسیده که با پستی بانی انگلیس و با ترمیم اجباری کابینه، به این وضع پایان داده شود.^(۱۷۳)

واکنش گیری در برابر این عمل، کاملاً منفی بود. او با شرکت در هر نوع اعمال فشار به دولت و مجلس مخالف بود.^(۱۷۴) او از سازانف درخواست کرد دولت روسیه، ضمن صرف نظر از هرگونه اعمال فشار در ایران، روش آشتی جویانه ای در پیش گیرد. او افزود که حفظ مناسبات صمیمانه با دولت ایران، تنها وسیله دفاع مؤثر در برابر تبلیغات آلمان - عثمانی است؛ تبلیغاتی که هدف آن تحریک سراسر ایران علیه روسیه و انگلیس است.^(۱۷۵)

با آن که دولت روسیه به سبب مقاومت انگلیسی ها ظاهراً از دست زدن به نوعی کودتا برای دور کردن مخالفانش از کابینه ایران چشم پوشید، اما به هیچ وجه نمی خواست با طرد شجاع الدوله، از سیاست تجاوزگرانه خود دست بردارد و اسباب رضایت دولت ایران را فراهم سازد. چون انگلیسی ها مانند گذشته از درخواست ایران پستی بانی می کردند و روس ها هم حاضر به تغییر مشی خود نبودند، بنابراین اختلاف دو دولت شدیدتر شد و نمایندگان آنها در تهران، یعنی تاونلی و کوروستووتس، که به عنوان حافظ منافع رقابت آمیز دو دولت به یکدیگر بدگمان بودند، به این اختلاف نظرها دامن می زدند.^(۱۷۶)

هنگامی که در دسامبر ۱۹۱۴ / صفر ۱۳۳۳، بحران آذربایجان به اوج رسید، تاونلی که برخلاف گیری معتقد بود حضور نیروهای روسی در

آذربایجان با بی طرفی ایران مغایرت دارد، پستی بانی خود را از درخواست ایران درباره تخلیه آذربایجان دوباره اعلام داشت.^(۱۷۷) ظاهراً سفیر انگلیس، همانند دولت ایران، از آن بیم داشت که بازگشت شجاع الدوله، گذشته از نقض بی طرفی ایران، سبب افزایش تلاش روس ها برای جدا کردن آذربایجان از ایران شود و سرانجام به برانگیخته شدن افکار عمومی به پستی بانی از عثمانی بیانجامد.^(۱۷۸)

کوروستووتس که احساس می کرد بر اثر اقدام های همتای انگلیسی اش تنها و منزوی شده است، از تاونلی شکایت داشت که در همه مسایل، رفتاری ضد روسی دارد و هم چنان طرفدار حاکمیت و حفظ تمرکز اداری ایران طبق قرارداد ۱۹۰۷ است. گذشته از این، به نظر او تاونلی «هنوز هم» اصرار داشت که بی طرفی ایران مراعات شود.^(۱۷۹)

هنگامی که خبر برخورد نظامی در آذربایجان، و نیز خبر فرار شجاع الدوله از آن ولایت رسید، تاونلی کاملاً جانب ایران را گرفت و در ۳۰ دسامبر ۱۹۱۴ / ۱۲ صفر ۱۳۳۳، به مشاورالممالک مدیرکل وزارت خارجه ایران گفت این نظر دولت ایران را کاملاً می پذیرد که روش روس ها مانع انجام تحولات دل خواه انگلیس در ایران است.^(۱۸۰) و او اطمینان دارد مقاصد انگلیس «کاملاً در جهت مخالف»^(۱۸۱) سیاست روسیه است و کشور متبوعش، هم کاری فعلی خود را با روسیه «یک نزدیکی زودگذر»^(۱۸۲) تلقی می کند و هر لحظه امکان دارد همان دشمنی گذشته میان دو همسایه شمالی و جنوبی ایران از سر گرفته شود. پس از آن که تاونلی ایران را از پستی بانی انگلیس مطمئن ساخت، موقع را مناسب دانست که از ایران بخواهد موضع خود را در برابر طرف های درگیر معلوم کند. به دنبال آن، سفیر انگلیس گفت ایران کاملاً حق دارد که پس از جنگ خواستار بیرون رفتن نیروهای بیگانه از خاکش باشد و برای تمامیت و استقلال و آزادی عمل خود ضمانت بخواهد. البته انتظار می رود که ایران هم از روش بلژیک پیروی کند و ضمن جلوگیری از تجاوزهای مرزی عثمانی، به صحنه جنگ نیز وارد شود.^(۱۸۳)

اقدام‌های خودسرانه انگلیسی‌ها، اسباب نگرانی روس‌ها را فراهم ساخت. روس‌ها پیش از آن که این اقدام‌ها را در جهت حفظ منافع مشترک بدانند، آن را یک مانور ضدروسی تلقی می‌کردند. سازانف در ۵ ژانویه ۱۹۱۵ / ۱۸ صفر ۱۳۳۳، نتیجه‌گیری کرد که همه تلاش سفارت انگلیس در تهران، در جهت به وجود آوردن یک وضع نامناسب و باعث نابودی حیثیت و اعتبار روس‌ها است.^(۱۸۴) بنکندورف هم پس از گفت‌وگو با گری و نیکلسون به این نتیجه رسید که اختلاف نظر موجود در تهران، تنها ناشی از تفاوت نظر دو سفیر نیست، بلکه حکایت از اختلاف نظر کلی روسیه و انگلیس می‌کند و موقعیت ایجاب می‌نماید که این اختلاف هرچه زودتر از میان برداشته شود.^(۱۸۵)

گری که از بنکندورف می‌خواست تفاهم دولت متبوع خود را در این باره جلب کند، نظریاتش بازتاب هراس جدی از قیام عمومی مسلمانان و تحریک‌های آلمانی‌ها در شرق بود و به گفته او از هر عملی که در اثر فشار آلمان به برانگیختن مخالفت با روسیه و انگلیس می‌انجامید، باید پرهیز می‌شد. از نظر وزیر خارجه انگلیس بسیار مناسب بود که ایران به جنگ با عثمانی‌ها ترغیب شود،^(۱۸۶) اما اگر ایران به قول خود درباره اتحاد با روسیه و انگلیس وفا نمی‌کرد، در آن صورت بنابه عقیده گری باید «دست روسیه آزاد» می‌شد.^(۱۸۷)

اما سازانف حاضر به پذیرفتن نظریات گری نبود و روی همان حرف خود پافشاری می‌کرد که سفارت انگلیس در تهران از موقع نامناسب روس‌ها استفاده می‌کند و می‌خواهد موقعیت روسیه را که از زمان‌های گذشته سبب ناراحتی آن سفارت بوده، نابود سازد.^(۱۸۸) از نظر وزیر خارجه روسیه، انتظار این‌که با خوش رفتاری با هیئت دولت ایران می‌توان ایران را جلب کرد، «کاملاً اشتباه»^(۱۸۹) بود. به عقیده او دولت ایران، با آگاهی از اختلاف دو سفارت، درصدد بهره‌برداری برآمده است و برای رهایی از این وضع نگران‌کننده، تنها راه چاره، فرستادن کس دیگری به جای تاونلی بود که هدف‌های زبان‌بار را

دنبال نکند و بتواند با سفیر روسیه همکاری صمیمانه داشته باشد.^(۱۹۰) اما در این میان روی داده‌های واقعی از توصیف‌های نظری پیشی می‌گرفتند؛ به این ترتیب که با توجه به پیروزی تُرک‌ها در جنگ با شجاع‌الدوله، و هم‌زمان با آن، حمله زمستانی عثمانی به قفقاز، کنت ورونزو-داشکوف^۱ سر فرماندهی نظامی، دستور تخلیه اردبیل را در ۳۰ دسامبر ۱۹۱۴ / ۱۲ صفر ۱۳۳۳، صادر کرد و سرانجام تخلیه سراسر آذربایجان مورد نظر روس‌ها قرار گرفت.^(۱۹۱)

از سوی دیگر، به درخواست کوروستوتس، در اول ژانویه ۱۹۱۵ / ۱۴ صفر ۱۳۳۳، تاونلی به وزیر خارجه ایران اطلاع داد که با توجه به مصالح نظامی، به زودی آذربایجان از نیروی روسی تخلیه خواهد شد. در ضمن سفیر انگلیس از دولت ایران خواست که هم‌زمان با تخلیه قوای روسیه، ایران خواستار عقب‌نشینی نیروهای عثمانی از آن منطقه گردد.^(۱۹۲)

به این ترتیب روس‌ها حفظ ظاهر کردند و درحالی که زیر فشار عثمانی ناچار به تخلیه ایران شده بودند، می‌خواستند این‌طور وانمود کنند که به درخواست ایران پاسخ مثبت داده و نیروهای خود را داوطلبانه از این کشور فراخوانده‌اند. دولت ایران درحالی که بنابه توصیه روسیه عقب‌نشستن نیروهای عثمانی را درخواست می‌کرد، روس‌ها که به تازگی در ساری قمیش^۲ به پیروزی‌هایی دست یافته بودند، فرمان تخلیه را لغو کردند.^(۱۹۳)

اما عثمانی‌ها از همان ابتدا فریب عقب‌نشینی اضطراری روس‌ها را نخوردند و شرط عقب‌نشینی خود را به ارائه تعهد کتبی برای تضمین تخلیه کامل ایران موکول کرده بودند.^(۱۹۴) پس از اشغال تبریز از سوی عثمانی، سفیر عثمانی در ایران اعلام کرده بود که عثمانی زمانی آذربایجان را ترک می‌کند که بنابه سنت دیرینه، ولی عهد ایران حکومت آذربایجان را به دست گیرد.^(۱۹۵) البته نظر عاصم‌بیگ با نظر دولت عثمانی یکی نبود، زیرا در آن

1. Woronsow - Daschkow

2. Sarikamis

وقت مقامات عثمانی در استانبول، در اندیشه ادامه اشغال آذربایجان و چه‌گونگی اداره آن ولایت بودند و با سفیر ایران که خودسرانه عمل می‌کرد، به این توافق رسیده بودند که از یک آلمانی صالح بخواهند حکومت آذربایجان را به دست گیرد. (۱۹۶)

تاونلی پس از تصرف تبریز توسط عثمانی، به روس‌ها اصرار کرد با بیرون رفتن از قزوین، مازندران، و به ویژه مشهد، افکار عمومی ایرانیان را که در درجه اول برای انگلیس اهمیت داشت، به سوی خود جلب کنند. (۱۹۷) در این باره هم‌گیری از تاونلی، که حتی برای برکناری او گفت و گوهایی در جریان بود، پشتی‌بانی می‌کرد. در ضمن او به سفیر خود در پترزبورگ اطلاع داد سیاست انگلیس در ایران بر پایه این اصل است که با توجه به دشواری‌های موجود در مصر و هند، از شدت عمل روس‌ها در ایران جلوگیری کند. (۱۹۸) اما اشغال دوباره آذربایجان توسط روس‌ها، موضوع تخلیه ایران را معوق گذاشت و بی‌طرفی ایران به همان صورت ظاهری و ساختگی باقی ماندیم



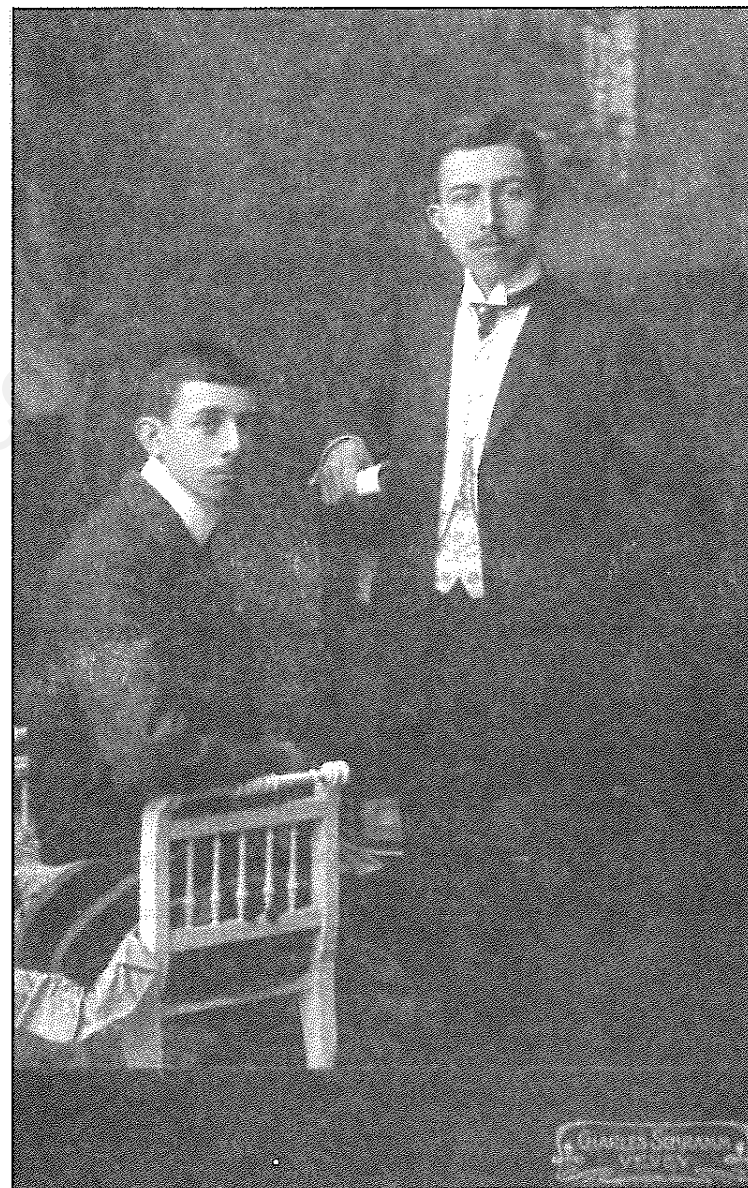
فصل سوم

هدایت سیاست فغانة آلمان در ایران



نگرانی بسیاری که دولت انگلیس از تحولات ایران داشت و کوشش آن دولت در جهت رویارویی با نفوذ آلمان و عثمانی، یک‌سره، حاکی از بی‌اطمینانی انگلیسی‌ها به ثبات اوضاع جهان اسلام بود. به این ترتیب انگلیس موقعیت ایران را که می‌توانست چون کلید ورود و گسترش اعلان جهاد در شرق باشد، به خوبی درک می‌کرد^(۱۹۹) و به ویژه پس از برملا شدن نقشه‌های آلمان و عثمانی درباره افغانستان و هند،^(۲۰۰) همسایه جنوبی کوشید به هر قیمتی که شده از پیوستن ایران به جبهه مخالف جلوگیری کند. آلمانی‌ها ابتدا درباره به راه انداختن قیام همگانی در ایران، بی‌تفاوت بودند، زیرا ناتوانی نظامی آن کشور، امیدی برای اجرای آن نقشه باقی نمی‌گذاشت. گذشته از این، موضوع اعلان جهاد و از آن مهم‌تر نقشه‌های مربوط به افغانستان و هند اصولاً از آن‌ترک‌های عثمانی بود و آلمان در این باره هدف خاصی را دنبال نمی‌کرد و تنها سیاست عثمانی را در این امور تأیید می‌کرد. اما تلاش عثمانی‌ها در انداختن شکاف در میان اعضاء هیئت اعزامی به افغانستان که به جدایی بخش آلمانی آن هیئت انجامید، و نیز کوشش‌های کاردار سفارت آلمان در ایران، سبب شد آلمان در موقعیتی قرار گیرد که طرح نقشه‌های مستقلی را ایجاد می‌کرد.

مهم‌ترین ویژگی تحولات تازه در سیاست خاوری آلمان در ایران، این بود که مقام‌های برلین به سبب ناآگاهی از هدف‌های خود، نمی‌توانستند برنامه جامع و مانعی بریزند و از این رو تصمیم‌گیری را به عهده مقام‌های زیردست



پسران نظام السلطنه در زمان دانش جویی - از راست : محمدعلی خان نظام مانی ، و محمدتقی خان نظام مانی .

در بغداد و تهران می‌گذاشتند. در نتیجه، در اثر ایجاد شکاف در هیئت افغانستان، که آلمانی‌ها هم در پدید آمدنش سهیم بودند، همکاری آلمان و عثمانی که می‌توانست سودمند باشد، امکان‌پذیر نشد و به جدایی کامل سیاست آلمان و عثمانی در ایران و افغانستان انجامید.

جدایی آگاهانه دو سیاست، نه به سود اتحاد دو کشور بود، و نه به سود سیاست خاوری آلمان که ادعای سیادت عثمانی در جهان اسلام را پذیرفته بود. این شکاف سیاسی با واقعیات موجود هم کم‌تر مطابقت داشت، زیرا آلمان و عثمانی در دنبال کردن برنامه‌های خاص در ایران و افغانستان به یک‌دیگر وابسته بودند. تلاش نکردن در راه برقراری تفاهم میان آلمان و عثمانی، سرانجام به مخالفت‌های عنادآمیز عثمانی‌ها انجامید و در روابط دو کشور تنش‌های بسیار پدید آورد.

بخش یکم:

اهمیت فزاینده ایران چون پلی به سوی افغانستان و هند

۱. مناقشه‌های آلمان و عثمانی: تشکیل هیئت مستقل آلمانی برای تحقیق در افغانستان

پس از تکمیل گروه آلمانی هیئت افغانستان در شهر حلب، واسموس و نیدرمایر در ۵ ژانویه ۱۹۱۵ / ۱۸ صفر ۱۳۳۳ به بغداد رسیدند.^(۲۰۱) نیدرمایر در بغداد با دشواری‌هایی روبه‌رو شد که یک ماه پیش از آن گریبان‌گیر واسموس شده بود، زیرا پس از تشکیل هیئت آلمانی، عثمانی‌ها می‌کوشیدند با همه توان از کار آن هیئت جلوگیری کنند. رثوف بیگ فرمانده بخش ترک هیئت، در نخستین ملاقات با نیدرمایر در ۶ ژانویه / ۱۹ صفر گفت به او فرمان داده‌اند هیئت اعزامی را ترک کند و همه تجهیزات و افراد خود را به سلیمان عسگری بیگ فرمانده کل بسپارد که در بصره سرگرم نبرد با انگلیسی‌ها است.^(۲۰۲) گفته‌های دیگر رثوف بیگ در اطراف دشواری‌های کار هیئت، و تردید نسبت به امکان رسیدن به افغانستان، دور می‌زد. به عقیده نیدرمایر این گفته‌ها برای آن بود که هیئت آلمانی را هم از ادامه کار ناامید کند. اما نیدرمایر اعتقاد داشت تا هنگامی که دستور تازه‌ای از برلین نرسیده، او ناگزیر است بخش آلمانی هیئت را، حتی بدون کمک عثمانی‌ها، رهبری کند.^(۲۰۳)

رفتار ترک‌ها با هیئت مشترک افغانستان شگفتی‌آور بود، زیرا با آن که

ابتکار تشکیل هیئت از آن‌ها بود، پس از ماه‌ها بی‌اعتنایی به گروه آلمانی هیئت، سرانجام به علت‌هایی که حدس زدنش آسان است، از شرکت در آن هیئت سر باز زدند و از آن گذشته، کوشیدند آلمانی‌ها را هم از کار در آن هیئت بازدارند. علت‌هایی که عثمانی‌ها را بر آن داشت از شرکت در هیئت چشم‌پوشند، از این قرار بود: حضور ناگهانی نخستین گروه آلمانی در استانبول و برملا شدن اسرار هیئت^(۲۰۴)، که خیلی زود بدگمانی عثمانی‌ها را برانگیخت. با از راه رسیدن گروه دیگر، این بدگمانی تشدید شد؛ چون گروه تازه، به جای آن که از لحاظ تشکیلاتی تابع ترک‌ها باشد، با تأثیر گرفتن از نیدرمایر، هدف‌های خاص خود را دنبال می‌کرد و بنابراین، گروه آلمانی هیئت، عملاً مستقل از ترک‌ها وارد عمل شد. از این گذشته، با از راه رسیدن آلمانی‌های تازه کار دیگری که عضو سایر هیئت‌های آلمانی بودند، این توهم در ذهن ترک‌ها ایجاد شد که آلمان برای دنبال کردن برنامه راه آهن بغداد، در صدد برآمده با استفاده از قرارداد تسلیحاتی خود با عثمانی در قلمرو آن کشور و همسایگان خاوری‌اش، که عثمانی‌ها آن‌ها را منطقه نفوذ خود می‌انگاشتند، مقاصد استعماری‌اش را به زبان ترک‌ها انجام دهد^(۲۰۵) و البته مطبوعات آلمان در پدید آوردن این بدگمانی تأثیر انکارناپذیری داشتند^(۲۰۶).

شاید عامل دیگری که در رفتار عثمانی‌ها دخالت داشت، این بود که افغانستان، هم‌چون هدف نهایی هیئت و همسایه نزدیک ایران، منطقه اعمال نفوذ عثمانی به شمار می‌آمد. چنان که در همان هنگام عثمانی‌ها با همکاری گردها در آذربایجان علیه روس‌ها پیروزمندانه وارد عمل شده بودند و به نظر رثوف بیگ ظاهراً امکان داشت با گسیل چند لشکر از بغداد به سوی افغانستان، همان پیروزی‌ها تکرار شود. روی داده‌های بعدی نشان داد که عثمانی‌ها ایران را مرکز اصلی تلاش‌های خود به شمار می‌آوردند و همان‌گونه که با فعالیت‌های مستقل آلمان در ایران مخالف‌اند، با حضور مستقل آلمان در افغانستان نیز مخالفت می‌ورزند.

پس از ناکامی هم‌کاری مشترک آلمان و عثمانی در هیئت تحقیقاتی

افغانستان، نیدرمایر مصمم شد هیئت را تنها با گروه آلمانی رهبری کند. این‌جا بود که نقش ایران به عنوان گذرگاه میان بغداد و کابل، برای این مأمور آلمانی، اهمیت پیدا کرد. ولی زمانی به این اهمیت پی برده شد که نه برای انجام عملیات در ایران از پیش نقشه‌ای طرح شده و نه اصولاً تدارک عملیات دیده شده بود، زیرا همان‌گونه که گفته شد، هنگامی که هنوز موضوع هم‌کاری آلمان و عثمانی در میان بود، رسیدگی به این‌گونه مسایل به عهده ترک‌ها گذاشته شده بود. بدون تردید هرگونه تلاش موفقیت‌آمیز در افغانستان آن‌گاه می‌توانست تداوم داشته باشد که ایران یک پل قابل اطمینان و دست‌یافتنی باشد. از این رو نیدرمایر ناچار شد کارهای مقدماتی مربوط به ایران را نخست در آن هیئت تحقیقاتی انجام دهد و پس از تدارک راه‌های مطمئن برای بازگشتن به ایران، هیئت را راهی شرق کند. این نقشه که خطوط کلی اندیشه نیدرمایر بود، بلافاصله از سوی او به اطلاع استانبول و برلین رسید و به تصویب مقام‌های آلمانی رسید.

۲. هیئت کلاین در کربلا و نجف

پس از آن که فعالیت‌های آلمان در ایران به این نحو شکل گرفت، هیئت کلاین که از آغاز برای ایران در نظر گرفته شده بود، در کانون توجه واقع شد. البته پس از پیاده شدن ناگهانی نیروهای انگلیسی - هندی در دهانه شط العرب [اروندرو] در ۷ نوامبر ۱۹۱۴ / ۱۸ ذی‌حجه ۱۳۳۲ و هجوم آنان به بصره که پس از پانزده روز به سقوط آن شهر انجامید^(۲۰۷)، مأموریت هیئت کلاین که اشغال یا انهدام تأسیسات شرکت نفت انگلیس و ایران بود، موقتاً به تعویق افتاد^(۲۰۸) ولی مأموریت دوم چون گذشته پابرجا بود و این مأموریت همانا جلب نظر زعمای شیعی کربلا و نجف بود^(۲۰۹).

کلاین و هم‌راهانش در نیمه دوم ژانویه ۱۹۱۵ / اوایل ربیع‌الاول ۱۳۳۳ به کربلا رسیدند و با مجتهد بزرگ کربلا و شیخ‌العراقین به گفت‌وگو پرداختند و این دوروحانی متعهد شدند ضمن حمایت از عثمانی، شیعیان را به شرکت در

جهاد موظف کنند.^(۲۱۰) پس از آن که کلاین به بغداد بازگشت، اطلاع یافت عده‌ای از روحانیون، در انجام تعهد خود، باز گرفتار تردید شده‌اند. کلاین، آجودانش، اشترن - رویارت^۱ را به کربلا فرستاد و او موفق شد فتوای مربوط به مکلف بودن شیعیان به شرکت در جهاد را از شیخ العراقین بگیرد. گذشته از این، عالم مزبور، به شاه ایران نامه‌ای نوشت و ضمن درخواست شرکت ایران در جهاد علیه کفار و همکاری با دولت‌های مرکز، او را در صورت عدم تمکین، به عزل از مقام سلطنت تهدید کرد و این فتواها برای پخش در جهان شیعه تکثیر شد.^(۲۱۱)

در این میان، دکتر پرویسر^۲ یکی از اعضای آشوری هیئت، هم‌راه یک ایرانی دیگر به نجف رفت و توانست از مجتهدین آن شهر هم فتوای شرکت شیعیان در جهاد را بگیرد.^(۲۱۲) اما همان‌گونه که اعلامیه‌های روحانیون بزرگ نتوانسته بودند در ایران شیعی کارگر افتند^۳، این اقدام‌ها هم واکنشی برنیانگیخت.^(۲۱۳) تنها ثمره کوشش کلاین، افزایش ناسازگاری عثمانی‌ها با آلمانی‌ها بود، زیرا ترک‌ها این زدوبندها را مداخله در امور داخلی خود می‌دانستند و با آن مخالف بودند، به‌ویژه که این تلاش‌ها در قلمرو آن‌ها صورت می‌گرفت و هدفش جریحه‌دار ساختن احساسات عمومی مسلمانان بود.^(۲۱۴)

۳. جلب نظر فرماندهان سوئدی ژاندارمری دولتی ایران

هم‌زمان با شکافی که در هیئت تحقیقاتی افغانستان افتاده بود، تلاش‌های کاردورف در تشویق فرماندهان ژاندارمری دولتی ایران به همکاری با آلمان،

1. Stern - Rubarth

2. Preusser

۳. از آن‌جا که نویسنده آلمانی، دست‌رسی به اسناد و مدارک معتبر و متقن نداشته، طبیعی است که در مورد نقش علما و روحانیون، در تحولات جنگ جهانی اول، در ایران، فضائونی یک‌جانبه داشته است. علاقه‌مندان، برای آگاهی بیشتر، و هم‌چنین برای برطرف کردن این قبیل کاستی‌های کتاب کنونی، می‌توانند به آثار متعددی که در سال‌های اخیر، در ایران، منتشر شده‌اند، مراجعه کنند. به‌طور مثال، در کتاب «جهادیه، فتاوی جهادیه علما و مراجع عظام در جنگ جهانی اول»، به کوشش «فصله صالحی» و «محمد حسن کاووسی عراقی»، ناشر: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، چاپ یکم، تهران، سال ۱۳۷۵، تصویر جامع و دقیقی از کوشش‌های سیاسی و مذهبی مراجع عظام و روحانیت ارائه شده است.

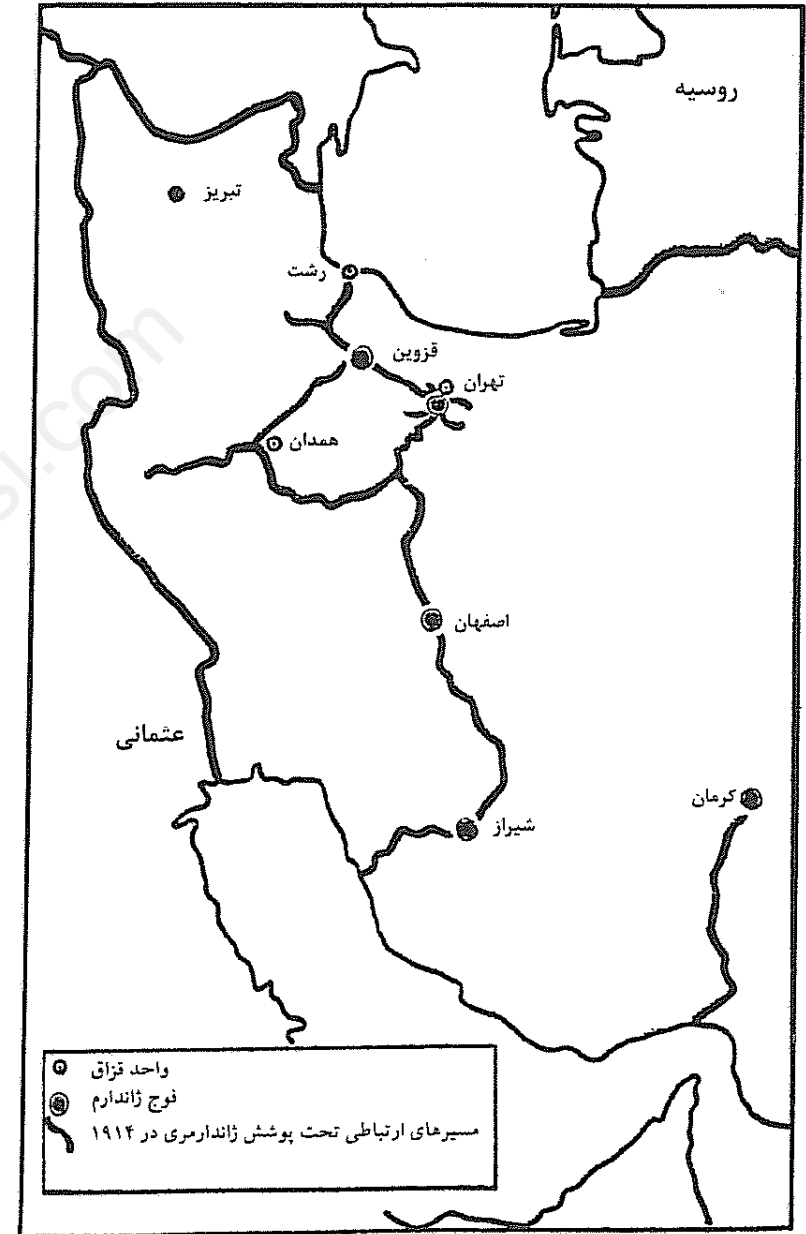
به نتیجه رسید. لازم به یادآوری است که کاردار سفارت برای گفت‌وگو با فرماندهان ژاندارمری که از ماه‌های نوامبر و دسامبر ۱۹۱۴ / ذی حجه ۱۳۳۲ و صفر ۱۳۳۳ آغاز شده بود، از دولت آلمان اختیار نگرفته بود، بلکه این اقدام‌ها بخشی از سیاست مشترک سفیر عثمانی و شخص کاردورف برای همکاری ایران با عثمانی و دولت‌های مرکز بود. کاردورف با این اعمال ماجراجویانه، که ابتکار سفیر عثمانی بود، می‌کوشید با جلب نظر فرماندهان سوئدی ژاندارمری، در تصمیم‌های دولت ایران اثر بگذارد.^(۲۱۵)

در سال ۱۹۱۴ ژاندارمری ایران متشکل از ۳۴ افسر سوئدی، ۱۲۰ افسر ایرانی، و نزدیک به ۶ تا ۷ هزار ژاندارم بود.^(۲۱۶) این نیرو، و بریگاد قزاق، تنها نیروهای نظامی ایران بودند. ژاندارمری در اندک زمانی که از موجودیتش می‌گذشت، لیاقت خود را به نحوی نیکو نشان داده بود.^(۲۱۷) با وصف این، در آن هنگام این نیرو در آستانه اضمحلال بود؛ زیرا اگرچه در حفظ بازرگانی انگلیس نقش اساسی داشت، ولی دولت بریتانیا دیگر علاقه‌ای به این نیرو نشان نمی‌داد و علتش این بود که فرماندهان ژاندارمری حاضر نبودند آلت فعل سیاست انگلیس شوند و در نتیجه، انگلیس نیز برخلاف گذشته، حقوق ژاندارمری را نپرداخت و دولت ایران هم، گرچه پس از بحران مالی تابستان ۱۹۱۴ حقوق ژاندارمری را به طور نامنظم پرداخت، در اثر پستی‌بانی نکردن انگلیس، سرانجام از پرداخت پول ناتوان ماند^(۲۱۸) و از این رو حمایت احتمالی مالی آلمان، باعث نفوذ آنان در ژاندارمری می‌شد.

گرایش‌های آلمان‌دوستانه افسران ژاندارمری، امید جلب آن نیرو به سوی آلمان را به گونه فزاینده‌ای تشدید کرد. این گرایش‌ها پس از آغاز جنگ، به صورت هواداری آشکار از آلمان در دوره‌های آموزشی و در مانورها بروز می‌کرد. فرماندهان ژاندارمری به ارتش آلمان بسیار ارج می‌نهادند و شکست این ارتش را در جنگ محال می‌دانستند و از این گذشته، افسران سوئدی گمان می‌کردند دولت سوئد برای پستی‌بانی از آلمان به زودی وارد جنگ خواهد شد.^(۲۱۹)

اما هنگامی که در ۱۵ دسامبر / ۲۸ ربیع الآخر، دولت سوئد توسط اداره مرکزی ژاندارمری در تهران اعلام کرد از آغاز مارس ۱۹۱۵ / اواسط ربیع الآخر ۱۳۳۳ عده‌ای از افسران سوئدی از خدمت معاف خواهند شد، ادامه موجودیت ژاندارمری در معرض تردید قرار گرفت. البته دولت سوئد افسران ذخیره را مجاز کرده بود که بین چهار تا شش ماه دیگر در خدمت دولت ایران باقی بمانند. (۲۲۰)

این تصمیم دولت سوئد که در آخر نوامبر ۱۹۱۴ / اوایل ذی حجه ۱۳۳۲ گرفته شد، به این علت بود که آن دولت بیم داشت افسران سوئدی در اثر «فشار اوضاع و احوال» (۲۲۱) یا به عبارت دیگر به سبب جهت‌گیری آشکاری که به سود آلمان داشتند، به مرزهای ایران و عثمانی که گرفتار جنگ شده بود، اعزام شوند. یک علت دیگر، وجود همان دشواری‌های مالی و نرسیدن حقوق افسران بود که شرح آن پیش‌تر آمد و در آن اوضاع و احوال، گمان برطرف شدن دشواری‌های مالی به هیچ روی نمی‌رفت. (۲۲۲) مخالفت روس‌ها هم با ژاندارمری، در گرفتن این تصمیم بی‌تأثیر نبود، زیرا دولت ایران می‌خواست با گسیل آن نیرو به شمال ایران، وجود نیروهای روسی را که بدون اجازه دولت ایران خود را عامل نظم قلمداد می‌کردند، زاید جلوه دهد. (۲۲۳) سرانجام هراس دولت سوئد از درگیر شدن ژاندارمری با مسایل سیاسی، هنگامی افزایش یافت که در ۳ ژانویه ۱۹۱۵ / ۱۶ صفر ۱۳۳۳ روزنامه روسی نوویه ورمیا،^۱ در مقاله‌ای افسران سوئدی ژاندارمری ایران را «مأموران ماجراجوی آلمانی» (۲۲۴) خواند و فراخواندن آن‌ها را از ایران خواستار شد. چون افسران سوئدی با موافقت روسیه و انگلیس به ایران فرستاده شده بودند، بنابراین دولت سوئد از مقام‌های پترزبورگ و لندن پرسید آن افسران را از ایران فراخواند یا نه. (۲۲۵) به درخواست انگلیس که از پشتی‌بانی روس‌ها نیز برخوردار بود، سرانجام سوئدی‌های موافقت کردند سه



افسر را^(۲۲۶) هم‌چنان در خدمت دولت ایران باقی بگذارند و به این ترتیب بیش‌تر افسران سوئدی در اواخر سال ۱۹۱۴ و اوایل سال ۱۹۱۵ / زمستان ۱۳۳۳ ایران را ترک کردند^(۲۲۷) و ژنرال یالمارسن^(۲۲۸) فرماندهٔ ایشان نیز جزو این دسته از افسران بود و فرماندهی ژاندارمری ایران نیز به رگم میل انگلیس بالأخره به سرگرد ادوال^۲ محوّل شد.^(۲۲۹)

ادوال در شمار آن گروه از افسران سوئدی بود که نخست از آلمان هواداری می‌کردند. او از دسامبر ۱۹۱۴ / محرم ۱۳۳۳ برای جلب هم‌کاران خود به هواداری از آلمان با کاردورف به گفت‌وگو پرداخته بود و گاهی این گفت‌وگوها را، به ویژه در ماه ژانویه ۱۹۱۵ / محرم ۱۳۳۳ سرهنگ پ. نیشتروم^۳ رهبری می‌کرد. ادوال افسری بود که قبلاً هم‌کاری با آلمان را می‌ستود و بعداً طرف دول متفق را گرفته بود.^(۲۳۰)

در ابتدای ژانویه ۱۹۱۵ / صفر ۱۳۳۳ کاردورف به وزارت خارجهٔ آلمان اطلاع داد که نکات اصلی موافقت‌نامهٔ هم‌کاری با افسران سوئدی تهیه شده و آن‌ها موافقت کرده‌اند «در رأس ژاندارمری باقی بمانند و آن نیرو را برای شرکت در یک جنگ احتمالی آماده کنند.»^(۲۳۱) اما مسایل جزئی که نیاز به موافقت دولت آلمان داشت، سبب شد در امضای آن موافقت‌نامه تأخیر شود.^(۲۳۲)

در ابتدای فوریه ۱۹۱۵ / ربیع الاول ۱۳۳۳ گفت‌وگوها به نتیجهٔ نهایی و مثبت رسید و با تصویب مقام‌های سیاسی - نظامی آلمان که گمان می‌کردند به این ترتیب به عملیات نظامی عثمانی‌ها کمک می‌کنند، ابتدا با اعطای امتیازهای عالی، ۱۸ افسر و بعد ۲ و سپس ۴ افسر جزء سوئدی در ارتش پروس پذیرفته شدند.^(۲۳۳) این موافقت‌نامه که قرار بود تا ورود ایران به جنگ علیه روسیه و انگلیس کاملاً پوشیده بماند، بخشی به صورت کتبی و قسمتی

1. Hjalmarson
3. P.Nyström

2. Edwall

به شکل شفاهی تدوین شده بود.^(۲۳۴)

وظیفه‌هایی که افسران سوئدی بنا به موافقت‌نامه عهده‌دار شده بودند، عبارت بود از: اول، تقویت ژاندارمری با افزایش نفرات به ۱۲۰۰۰؛ دوم، پستی‌بانی از جنبش ملی ایرانیان در هر بخش از کشور؛ سوم، جلب موافقت ایلات و عشایر به نقشه‌های آلمان؛ و چهارم، هنگام اعلان جنگ ایران، فرماندهی بر نیروهای ایران و عشایر کشور توسط ژاندارمری.^(۲۳۵)

قرار دادن این شرط که عملیات فعلاً نه ژاندارمری، به شرکت ایران در جنگ موکول باشد، و غافل شدن از قول و قرار در این باره که اگر ایران در جنگ شرکت نکرد چه باید کرد، سبب مناقشه‌ای شد که در روزهای سرنوشت‌ساز نوامبر ۱۹۱۵ / محرم ۱۳۳۴ تأثیر مهمی داشت و در آن هنگام گفته شد افسران سوئدی وظیفه ندارند علیه قراردادهایی که با دولت ایران بسته‌اند، اقدامی بکنند.^(۲۳۶)

خارجة آلمان، درباره علت‌های واقعی به کار بستن سیاست کم و بیش مستقل آلمان در ایران و افغانستان، اطلاعاتی به دست نمی‌دهند، اما می‌توان حدس زد که تمایل آلمان برای به وجود آوردن کانون خطر علیه انگلیس در هند، و بیم از این که مبادا عثمانی در انجام همه نقشه‌ها موفق نشود، و هم چنین بیم از این که بر اثر فشار ناشی از محاصره، آلمان ناگزیر شود سیاستی ناپایدار و ناهم‌آهنگ در ایران پیش گیرد، ... همگی در این تصمیم نقش داشته‌اند.

با توجه به این که مجموعه کارهای مقدماتی‌ای که به فعال شدن سیاست آلمان در ایران انجامید و پیش‌تر به بیان آن پرداختیم، همواره نوید پیروزی می‌داد و موجب تحرک سیاست آلمان در ایران شده بود، این موضوع هیچ‌گاه به طور جدی مورد بررسی قرار نگرفت که اصولاً در پیش گرفتن سیاستی فعال در ایران، با توجه به شرایط این کشور، تا چه اندازه می‌تواند به مرحله اجرا درآید. و بالأخره عامل دیگری نیز وجود داشت که در تحولات بعدی دارای نقش مهمی بود و عبارت از این بود که مقام‌های آلمانی نه در آغاز و نه هنگامی که روی دادها مسیر خود را می‌پیمود، نتوانستند در این باره تصمیم بگیرند که آیا ایران را پُل پیش‌روی به سوی افغانستان می‌دانند یا نه. و آیا ایران به خودی خود، مرکزی برای فعالیت‌های سیاسی - نظامی ایران به شمار می‌آید؟ و اگر هر دو نظر پذیرفته است، برای کدام یک اولویت بیش‌تری قائلند؟ روشن است که تعیین مرز دقیق میان این دو گونه برداشت در آن زمان، اهمیت به‌سزایی داشت.

نداشتن تصویری روشن درباره هدف‌گیری‌های سیاسی در برلین، سبب شد که مقام‌های آلمانی تابع نظریات نیدرمایر و کاردورف شوند. گفت‌وگوهای چند ماهه کاردورف با ژاندارمری، برپایه این نقشه بود که ایران به عنوان دروازه افغانستان و هند در اختیار گرفته شود. جزئیات این توافق که نخستین پایه سیاست فعال آلمان در ایران در اثنای جنگ بود، در موافقت‌نامه با افسران سوئدی، به این شکل مطرح شد که سفارت آلمان در تهران، بکوشد دولت ایران را آماده انجام وظایف بی‌طرفی خود کند، ضمن آن که

بخش دوم:

جهت‌گیری تازه سیاست آلمان در ایران

۱. برنامه جدید

تمایل شدن بسیاری از افسران ژاندارمری ایران به سوی آلمان، و نیز تصمیم نیدرمایر درباره حرکت دادن هیئت تحقیقاتی افغانستان، بدون مشارکت عثمانی‌ها، سبب شد که در نیمه دوم ژانویه ۱۹۱۵ / صفر ۱۳۳۳ مقام‌های برلین تصمیم گرفتند ایران را چون هدف مستقیم سیاست نظامی در نظر گیرند.

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، تصمیم درباره پیش گرفتن سیاست فعال در ایران، از ابتکار خاص مقام‌های برلین ریشه نگرفته بود، بلکه سبب این تصمیم، پیدایش شکاف پیش‌بینی ناپذیر در هیئت افغانستان و تلاش‌های موفقیت‌آمیز کاردورف بود که با فرستادن گزارش‌ها، قیام ایرانیان را در کوتاه‌مدت پی‌درپی نوید می‌داد. سرانجام موافقت‌نامه هم‌کاری با افسران سوئدی ژاندارمری ایران و تشکیل هیئت مستقل افغانستان، چنان دیدگاه‌های نظامی - سیاسی گسترده نوینی پدید آورد که سبب شد آلمانی‌ها هرگونه نگرانی درباره به کار گرفتن سیاست فعال در ایران را کنار بگذارند.

عواملی که از آن‌ها یاد شد، بی‌تردید سبب شدند آلمان سیاست محتاطانه خود را در ایران کنار بگذارد، اما نباید علت‌های توجه فزاینده آلمان به ایران و افغانستان را تنها در عوامل خارجی جست‌وجو کرد. گرچه اسناد وزارت

برای تشکیل ارتش ایران، که ژاندارمری بایستی هسته اصلی آن باشد، از فرستادن لوازم و پول دریغ نوزد. وظیفه افسران سوئدی نیز این شد که عده ۷۰۰۰ نفری ژاندارم ایران را به ۱۲۰۰۰ نفر افزایش دهند و برای قیام همگانی در ایران، همکاری کنند.^(۲۳۷) به این ترتیب تا بهار سال ۱۹۱۵ م / ۱۳۳۳ ه.ق، این امید حاکم بود که با استقرار تیپ خلیل بیگ^(۲۳۸) در مرزهای عثمانی، جنگ‌های آزادی‌بخش آغاز خواهد شد.^(۲۳۹)

کاردورف بدون توجه به واقعیت‌ها، موافقت‌نامه مربوط به افسران سوئدی را به این سبب امضاء کرد که انتظار داشت پس از رسیدن پول، جنگ‌افزارها، مسلسل‌ها، و مهمات کافی، که آلمانی‌ها بایستی بنا بر مفاد موافقت‌نامه تحویل می‌دادند، بی‌درنگ ضربه قطعی را وارد کند.^(۲۴۰) ظاهراً فون فالکنهاین^۱ رئیس ستاد ارتش آلمان، همانند کاردورف، به قدری با راه‌های ارتباطی شرق ناآشنا بود که در ابتدای سال ۱۹۱۵ ضمن رد پیش‌نهاد گسیل سربازان آلمانی، بنابه درخواست سرفرماندهی ارتش عثمانی، موافقت کرد ترتیب فرستادن افسر، پول و جنگ‌افزار را به ایران بدهد.^(۲۴۱)

طرح‌های تازه نیدرمایر هم در نظریات کاردورف نهفته بود. به این ترتیب که قرار شد نخست با رعایت بی‌طرفی ایران، راه‌های مطمئن بازگشت هیئت تحقیقاتی تعیین شوند و آنگاه حرکت هیئت به سوی شرق آغاز گردد.^(۲۴۲) تلاش کاردورف برای تشویق ایران به پیوستن به صف دولت‌های مرکز نیز می‌توانست برای نقشه‌های نیدرمایر در افغانستان و هند سودمند باشد، زیرا همان‌گونه که روی داده‌های بعدی نشان داد، بدون پیوستن ایران به صف دولت‌های مرکز، و ایجاد نیروی نظامی در این کشور، هیچ‌گونه پیروزی در افغانستان امکان نداشت.

1. V.Falkenhayn

۲. گردانندگان برنامه

گرداننده سیاست خاوری آلمان که با تشکیل هیئت‌های افغانستان و کارون دامنه عملیاتش گسترده‌تر شده بود، وزارت امور خارجه آلمان و ستاد کل آن کشور بود.

در وزارت امور خارجه، امور ایران در دست بارون لانگورث فون زیمرمن^۱ بود که سمت رییس بخش سیاسی آن وزارت‌خانه را به عهده داشت^(۲۴۳) و امور ایران را بیش‌تر با همکاری وزندونگ بررسی می‌کرد. اما هیچ‌یک از این دو تجربه‌ای در امور ایران نداشتند.

بخش سوم سیاسی ستاد کل ارتش آلمان، که بی‌درنگ پس از آغاز جنگ تشکیل شد، بخش دیگری از امور ایران را بررسی می‌کرد. رییس این بخش سرهنگ نادولنی^۲ بود که در زمان صلح در مقام دبیر مشاور در وزارت امور خارجه کار می‌کرد.^(۲۴۴)

در نخستین ماه‌های جنگ، اداره کردن مناسبات با ایران، و نیز هدایت سیاست تازه آلمان در ایران که از اهمیت بسیاری برخوردار بود، به جای آن‌که در دست وزیرمختار باشد، به دست کاردور ۳۸ ساله آلمان، یعنی کاردورف بود که ظاهراً چون با اوضاع ایران آشنایی کافی نداشت، موقعیت این کشور را به گونه نادرستی تجزیه و تحلیل می‌کرد و در نتیجه در وزارت امور خارجه اغلب تصورات نادرستی از اوضاع واقعی ایران پدید می‌آمد.

وزیر مختار آلمان در تهران، شاه‌زاده هاینریش سی و یکم رویس^۳ بود که در آغاز جنگ آلمان، در مرخصی به سر می‌برد.^(۲۴۵) این‌که او به محل مأموریت خود بازنگشت و نخست به بلژیک فرستاده شد، نشان می‌دهد که در ماه‌های اول جنگ تا چه اندازه دولت آلمان به سیاست خود در ایران کم‌ارج می‌نهاد. در دسامبر ۱۹۱۴ / محرم ۱۳۳۳ رویس از بلژیک احضار شد تا

1. B.Langwerth Von Simmern

2. Nadolny

3. Heinrich XXXI. Reuss J.L.

مسئولیت سفارت آلمان در تهران را دوباره به عهده بگیرد.^(۲۴۶) امپراتوری اتریش - مجارستان هم در آن زمان سیاستی فعال اما محتاطانه در پیش گرفته بود و در همان ایام وزیرمختار خود کنت لوگوتتی^۱ را که او نیز در اتریش به سر می برد، همراه با سرهنگ هلر^۲ وابسته نظامی به تهران فرستاد.^(۲۴۷)

این سه در اواخر آوریل ۱۹۱۵ م / جمادی الثانی ۱۳۳۳ به تهران رسیدند.^(۲۴۸) و سرگرد کانتیس^۳ به عنوان وابسته نظامی آلمان در اواسط ماه فوریه / اواخر ربیع الاول ۱۳۳۳ راهی تهران شد.

بارون فون وانگنهایم سفیر آلمان در استانبول نیز تأثیر زیادی در سیاست آلمان در ایران داشت. و این به سبب آن نبود که تلگراف‌های فرستاده شده از تهران، از طریق سفیر آلمان در استانبول به برلین می رسید،^(۲۴۹) بلکه بیش تر از این نظر بود که سفیر آلمان در استانبول، عامل برقراری هم آهنگی میان گروه‌های سیاسی و نظامی آلمان در عثمانی و چند کشور دیگر بود و ایجاد هم آهنگی در میان آن گروه‌ها بسیار ضروری بود. چندگانگی مسایل سیاسی، که بار اصلی همه آن‌ها بر دوش وانگنهایم بود، سبب شد در اثر فشار کار به بیماری قلبی دچار شود و نتواند به همه کارها رسیدگی کند.^(۲۵۰) پس از مرگ او در اکتبر ۱۹۱۵ / ذی حجه ۱۳۳۳ کسان دیگری از قبیل مترنیخ^۴، کولمان^۵ و برن اشتروف^۶ جانشین او شدند و به همین علت به کار بردن سیاستی یگانه و هم آهنگ، با دشواری‌های فراوانی روبه‌رو گردید.^(۲۵۱)

۳. مانع‌ها و دشواری‌ها

اجرای سیاست فعال در ایران، مانع‌ها و دشواری‌هایی داشت که بعداً ثابت شد، هیچ‌گاه به طور جدی ارزیابی نشده‌اند.

از میان این دشواری‌ها، راه‌های ارتباطی و تدارکاتی از همه مهم‌تر بود که

1. Logottetti
3. Kanitz
5. Kühlmann

2. Heller
4. Metternich
6. Bernstroff

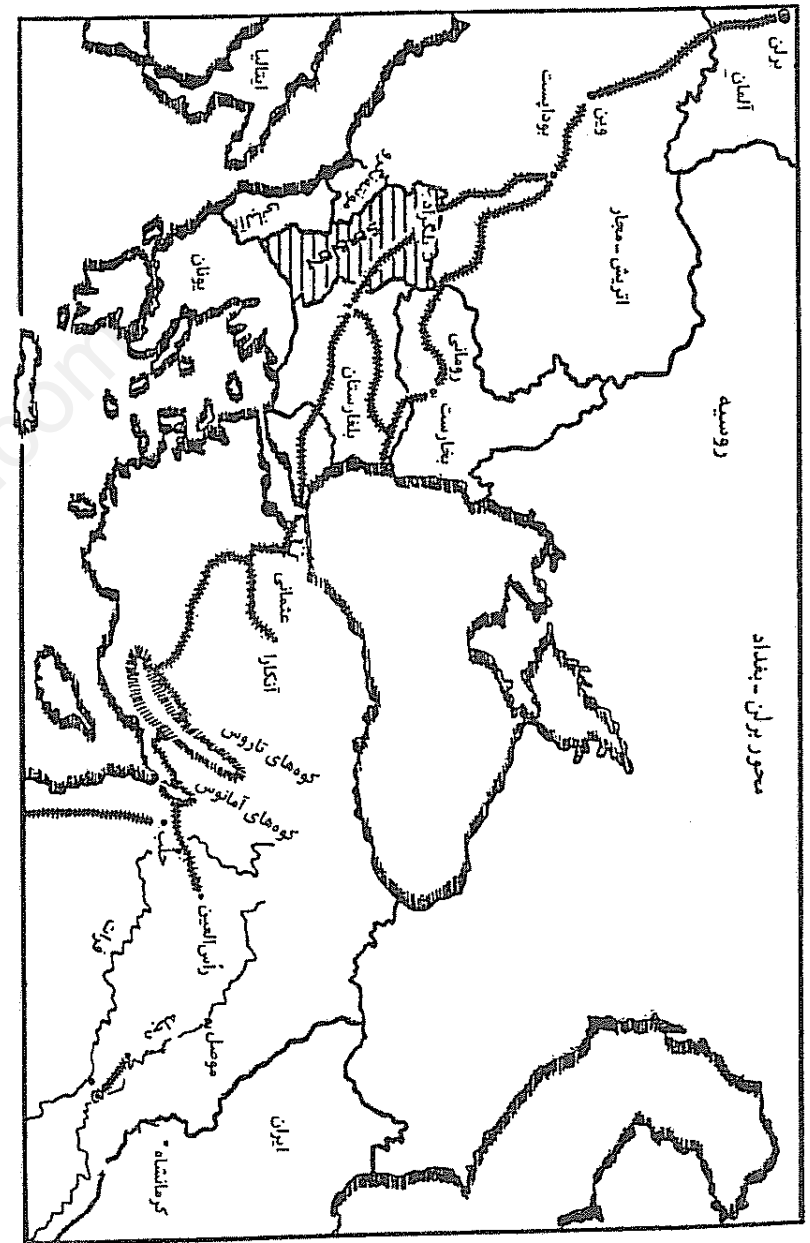
به سبب ناتوانی نظامی و اقتصادی ایران، مسئله‌ای بسیار جدی به شمار می‌آمد. این دشواری درباره عثمانی هم بود، زیرا عثمانی هم نمی‌توانست جنگ‌افزارها و مهمات مورد نیازش را فراهم کند و برای تهیه آن‌ها به آلمان نیازمند بود. اما چون راه ارتباطی شبه جزیره بالکان بسته بود، آلمان امکان فرستادن مواد مورد نیاز عثمانی را نداشت. دشمن، خط آهن شرقی را مسدود کرده بود و تنها راه فرعی ارتباطی که از دو کشوری طرف بلغارستان و رومانی می‌گذشت، برای حمل و نقل ابزارهای جنگی بسته شده و امید آلمان برای این که با ورود عثمانی به جنگ، آن دو کشور بی طرف نیز جانب دولت‌های مرکز را بگیرند، نقش برآب شده بود. اتریش - مجارستان که در پاییز ۱۹۱۴ م می‌خواست صربستان را از پا درآورد و راه را به سوی استانبول باز کند، موفقیتی به دست نیاورده بود و در پی این کوشش‌های بی سرانجام، آلمان کوشید از راه یک سلسله فعالیت‌های سیاسی در بلغارستان و رومانی، راه عثمانی را باز کند. اما به دلیل مقاومت رومانی که به رغم بلغارستان به جبهه دول متحد گرایش داشت، این‌گونه تلاش‌های سیاسی ناکام ماند^(۲۵۲) و «با این که کلیه وسایل لازم در این کوشش به کار گرفته شد و از خرج کردن پول مضایقه نگردید»،^(۲۵۳) امید فرستادن جنگ‌افزار از راه رومانی کاملاً به ناامیدی گرایید.

دشواری‌ای که از این جهت دامن‌گیر عثمانی بود، در مقیاس گسترده‌تری، دامن‌گیر ایران هم شد؛ زیرا اگر ایران در درگیری نظامی شرکت می‌کرد، نه تنها از لحاظ تجهیزات جنگی و پول، چه طلا و چه نقره به آلمان وابسته بود، بلکه از نظر تدارکاتی هم در مقایسه با عثمانی وضع بدتری داشت. زیرا حتی در زمان صلح، راه عادی باکو - انزلی بسته بود و تنها راهی که باقی می‌ماند، همان راهی بود که از بالکان به استانبول و از آن‌جا به بغداد می‌رفت. تنها دشواری راه برلین - استانبول، باز کردن راه آهن میان دو پای‌تخت بود، و تازه از استانبول تا مرز ایران یا از استانبول تا بغداد خط آهن وجود نداشت، اما گردانندگان امور متوجه این واقعیت نشده بودند و از سال‌ها پیش، درباره

اهمیت سیاسی-اقتصادی راه آهن بغداد، طوری داد سخن می دادند که گویی این راه به پایان رسیده یا در آستانه پایان است. (۲۵۴) واقعیت این بود که هنگام جنگ تنها قطعه‌هایی از آن راه ساخته شده بود. در قسمت بین‌النهرین، یعنی فاصله میان رأس‌العین و سامره، کاری صورت نگرفته بود. راه آهن بغداد در دو نقطه تاوروس^۱ و آمانوس^۲ واقع در آسیای صغیر قطع می‌شد. برای پیوستن ناحیه‌های جلگه‌ای و صحرايي میان حلب و بغداد نیز دو راه بود: یک راه که از جیرابلوس^۳ در کنار رود فرات شروع می‌شد و می‌بایست با استفاده از شخطور، از طریق فلوجه (۲۵۵) و از آنجا از راه ارباره‌رو به بغداد می‌رسید. راه دوم از رأس‌العین شروع می‌شد، به موصل می‌رسید و از آنجا بایستی به وسیله کلکی (۲۵۶) از رود دجله می‌گذشتند و مستقیماً تا بغداد پیش می‌رفتند. برای حمل مواد تدارکاتی تنها راه فرات مناسب بود. اگر وضع رودخانه مناسب بود، سپردن آن راه از چهارده روز تا دو ماه به درازا می‌کشید. (۲۵۷) این نکته را هم بایستی در نظر داشت که همه تدارکات جبهه‌های آبراهه سوئز و بین‌النهرین و بخش اعظم تدارکات جبهه قفقاز از همین راه فرات حمل می‌شد و این راه که در دو نقطه با رودخانه قطع می‌شد، آن ظرفیت را نداشت که بتواند نیازهای عثمانی را برآورده سازد. (۲۵۸)

با این وضع، فرستادن تجهیزات جنگی به ایران، گذشته از آن‌که در گرو باز شدن راه بالکان بود، با توجه به هموار بودن راه‌های عثمانی، ماه‌ها به درازا می‌کشید. در برابر این وضع ناهنجار، همه راه‌های خشکی و دریایی ایران به روی روسیه و انگلیس باز بود و آن دو کشور هرگاه اراده می‌کردند، می‌توانستند تدارکات لازم را به ایران بفرستند. (۲۵۹)

پس از پیروزی دول مرکز، بر صربستان، در پاییز ۱۹۱۵، راه بالکان به استانبول در ۱۶ ژانویه ۱۹۱۶ / ۱۰ ربیع الاول ۱۳۳۴ باز شد و تونل آمانوس



1. Taurus
3. Girablus

2. Amanus

در همان سال به پایان رسید، ولی رشته جنوبی راه آهن بغداد هیچ‌گاه در اثنای جنگ به دجله و سامره متصل نشد و تونل تاوروس هم وقتی قابل استفاده شد که انگلیسی‌ها در سپتامبر ۱۹۱۸ سراسر فلسطین را اشغال کرده بودند و دولت‌های مرکزی در آن وقت شکست قاطع خورده بودند.^(۲۶۰)

سیاست فعال آلمان در ایران، گذشته از دشواری‌هایی که گفتیم، با مشکلات دیگری نیز روبه‌رو بود. روسیه و انگلیس از سال‌ها پیش موضع خود را در ایران مستحکم کرده بودند و هر دو کشور به سبب بازرگانی در ایران، در تمام شهرهای مهم این کشور کنسول‌گری داشتند و کنسول‌گری‌های خود را با سواران نیزه‌دار هندی یا قزاقان روسی محافظت می‌کردند. از این گذشته، قشون روسی شمال ایران را در اشغال داشت. عشایر ایران که هوادار آلمان بودند، در برابر این وضع کاری نمی‌توانستند بکنند، وانگهی، در کنار شبکه کنسول‌گری‌ها، سایر مأموران روسی و انگلیسی، یا خط‌های تلگراف را کنترل می‌کردند یا در بانک انگلیسی شاهنشاهی و بانک روسی استقراضی به کار مشغول بودند. اما آلمان غیر از تهران، تنها در شهرهای بوشهر، تبریز، سلطان‌آباد و همدان کنسول‌گری داشت و تازه در دو شهر اخیر، آلمانی‌ها تنها محل کنسول‌گری‌ها را دارا بودند، اما مأموران آلمانی در آن‌ها نداشتند.

پی‌آمد طبیعی دخالت روزمره دو همسایه شمالی و جنوبی در ایران، این بود که آنان عده‌ای مأموران آگاه به وضع ایران، از بازرگان گرفته تا صاحبان مشاغل دیگر، در اختیار داشتند و این مأموران که در زمان صلح تجربه‌هایی اندوخته بودند، پس از آغاز جنگ، آن تجربه‌ها را در خدمت نقشه‌های جنگی روسیه و انگلیس قرار دادند. اما آلمان در عوض، آلمانی‌های اندکی که در ایران بودند و برخی از مأموران خود را زاید دانست و آن‌ها را به آلمان فراخواند.^(۲۶۱) از همه این‌ها گذشته، انگلیسی‌ها در ایران کارگزارانی داشتند که چه از نظر نظامی و چه از جهت آشنایی به مسایل ایران اهمیت داشتند. از این گذشته، در کنسول‌گری‌های انگلیس، به ویژه در جنوب و شرق ایران، افسران وابسته به حکومت بریتانیا در هند، که به عنوان افسر کادر سیاسی در

بخش سیاسی ارتش هند کار کرده بودند، هنگامی که به ایران مأمور می‌شدند، درباره وضع این کشور، به ویژه درباره ایلات و عشایر ایران، مرتب گزارش می‌فرستادند.^(۲۶۲) و برعکس آلمان با کم‌بود این‌گونه کارگزاران و نداشتن بررسی‌های منظم از اوضاع ایران روبه‌رو بود.^(۲۶۳) و از این رو مأموران آلمانی در ایران، تازه باید تجربه‌هایی می‌اندوختند که روس‌ها و انگلیسی‌ها آن تجربه‌ها را ده‌ها سال پیش اندوخته بودند. نتیجه این کم‌بودها آن شد که مقام‌های برلین از همان آغاز کار تصور درستی درباره هدف‌های خود از راه بررسی اطلاعات درست نداشتند و خلاصه آن‌که آلمان فاقد تجهیزات انجام عملیات نظامی، و فاقد آمادگی کافی برای اقدامات نظامی در ایران بود.

فرمانده نیروهای عثمانی در بین‌النهرین، به گروه آلمانی هیئت توصیه کرد بهتر است حرکت خود را به سوی افغانستان به تأخیر اندازند تا سپاه عثمانی دست‌کم، مهار شمال ایران را به دست بگیرد.^(۲۶۹) وزیر جنگ عثمانی می‌پنداشت کمی دیرتر می‌توان با یک لشکر از راه جنوب ایران به افغانستان و هند دست یافت.^(۲۷۰)

با این که تلاش ترک‌ها برای نقض همکاری آلمان و عثمانی در هیئت انکارپذیر نبود، وزارت خارجه آلمان مانند گذشته آماده بود ضمن برآورده ساختن درخواست ترک‌ها، به هم‌کاری با آن‌ها ادامه دهد و چون بررسی این امور از برلین امکان نداشت، لانگورت به وانگنهایم مأموریت داد فعالیت‌های مربوط به افغانستان را با نظر سفارت آلمان در ایران، بخش رهبری هیئت، دولت عثمانی و شخص خود او زیر نظارت گیرد، به این دلیل که بنابه مقتضیات سیاسی و نظامی، «رسیدن سریع هیئت اعزامی به کابل، بسیار مطلوب است.»^(۲۷۱)

در بغداد، نیدرمایر جداً مشغول آماده ساختن هیئت بود، ولی اختلاف میان آلمانی‌ها و عثمانی‌ها مرتباً افزایش می‌یافت و این اختلاف‌ها از این‌جا سرچشمه می‌گرفت که عثمانی‌ها می‌خواستند از هر حیث با کار هیئت مخالفت کنند.^(۲۷۲)

اواخر ژانویه ۱۹۱۵ / اوایل ربیع الاول ۱۳۳۳ سلیمان عسکری‌بیگ فرمانده نیروهای عثمانی در بین‌النهرین فرمان داد هیئت‌های کلاین و نیدرمایر بی‌درنگ به اطاعت مقام‌های ترک درآیند و هر نوع فعالیت مستقل آن دو هیئت در عراق ممنوع شود.^(۲۷۳) در ضمن، بدون اطلاع نیدرمایر همه تجهیزات، جنگ‌افزارها و مهمات هیئت را که به عراق می‌رسید، ضبط کردند^(۲۷۴) و بهانه این کار هم تجمع همه نیروها برای حمله به بصره اعلام گردید.^(۲۷۵) کلاین به ناچار گروه خود را در اختیار عثمانی‌ها گذاشت،^(۲۷۶) اما نیدرمایر که از مدت‌ها پیش به ناسازگار بودن منافع عثمانی‌ها و آلمانی‌ها معتقد شده بود، مانند گذشته روی انجام مأموریتش پافشاری می‌کرد.^(۲۷۷)

بخش سوم:

تدارکات عبور هیئت اعزامی به افغانستان از ایران

۱. مقاومت عثمانی‌ها در برابر هیئت مستقل اعزامی آلمانی به افغانستان هنگامی که اندیشه تشکیل هیئت افغانستان با هم‌کاری آلمان و عثمانی پیدا شد، ابتدا هدف این بود که این هیئت جزء یکی از تیپ‌های نظامی عثمانی باشد.^(۲۶۴) اما بر اثر درگرفتن جنگ‌های قفقاز، تیبی که قرار بود هیئت جزء آن باشد، برای پیوستن به ارتش سوم عثمانی فراخوانده شد^(۲۶۵) و پس از افتادن شکاف در آن هیئت، روشن است که امید بستن به پشتیبانی ترک‌ها از گروه آلمانی هیئت، بی‌هوده بود.

در این میان، انورپاشا که پس از شکست در قفقاز در ۲۲ ژانویه ۱۹۱۵ / ۶ ربیع الاول ۱۳۳۳ به استانبول بازگشته بود، نقشه‌ای طرح کرد که براساس آن، با یورش عثمانی‌ها به آذربایجان، یک تیپ نظامی ره‌سپار تهران شود تا «تحول اوضاع را در ایران اداره کند.»^(۲۶۶) پس از اشغال دوباره تبریز به دست روس‌ها در ۲۸ ژانویه ۱۹۱۵ / ۱۲ ربیع الاول ۱۳۳۳ و به دنبال عقب‌نشینی نیروهای عثمانی، انورپاشا در جلسه بررسی وضعیت که در ۵ فوریه / ۲۰ ربیع الاول ۱۳۳۳ تشکیل شد، اعلام داشت که تیپ ۱۲۰۰۰ نفری خلیل‌پاشا^(۲۶۷) که برای حرکت به سوی تهران در نظر گرفته شده است، اینک از راه موصل به قرارگاه فرماندهی بازمی‌گردد تا روس‌ها را باردیگر از آذربایجان دور کند.^(۲۶۸) در ضمن انورپاشا با موافقت سلیمان عسکری‌بیگ،

علت اصلی تصمیم اخیر عثمانی‌ها، مانند زمانی که در هیئت مزبور با آلمانی‌ها همکاری مشترک داشتند، این بود که جلوی دست‌یابی آن‌ها را به هدف‌های ویژه خود در خاور عثمانی بگیرند.^(۲۷۸) با وصف این، نباید نتیجه گرفت که عقیده عسکری بیگ درباره اهمیت بیرون راندن انگلیسی‌ها از بین‌النهرین، که لازمه آن تجمع همه نیروها بود،^(۲۷۹) عاری از حقیقت بوده است. پاک‌سازی فوری بین‌النهرین، که ستاد ارتش آلمان به اندازه عثمانی‌ها به آن علاقه داشت،^(۲۸۰) نه تنها از این لحاظ که لشکریان انگلیسی در موضع ضعف به سر می‌بردند مهم بود، بلکه بیش‌تر از این جهت اهمیت داشت که بین‌النهرین مطمئن و امن می‌توانست جای‌گاه مناسبی برای عملیات مشترک آلمان و عثمانی در ایران، افغانستان و هند باشد. با از دست رفتن فرصت، بخش زیادی از نیروی عثمانی صرف دفاع از آن منطقه شد و همین امر، یکی از علت‌های ناکامی نقشه‌های مربوط به ایران و افغانستان گردید.

اگر از این دیدگاه به قضایا نگریسته شود، باید پذیرفت عقیده نیدرمایر صحیح نبوده. او عقیده داشت فعالیت اندک وی در ایران و افغانستان، برای عثمانی که در بین‌النهرین سرگرم جنگ بود، بیش‌تر سودمند است، تا این که اعضای گروه را برای هدفی محدود در بین‌النهرین درگیر نبرد کند.^(۲۸۱) اما بعدها گولتس هم به این نتیجه رسید که بیرون راندن فوری انگلیسی‌ها از بین‌النهرین، شرط اساسی موفقیت عملیات در ایران و افغانستان و هند است.^(۲۸۲) و بدون شک، ناکامی در بیرون راندن انگلیسی‌ها از بین‌النهرین، موفقیت عملیات را تهدید می‌کند و ظاهراً سفیر آلمان در استانبول هم، همین نظر را داشت، زیرا با تحویل محموله‌های هیئت به مقام‌های عثمانی موافقت کرد.^(۲۸۳) در ۱۲ فوریه ۱۹۱۵ / ۲۷ ربیع‌الاول ۱۳۳۳ سفیر به گروه‌های کلاین و نیدرمایر دستور داد همه فعالیت‌ها را متوقف کنند و تجهیزات خود را در اختیار مقام‌های نظامی عثمانی در عراق بگذارند،^(۲۸۴) ولی نیدرمایر با این اقدام مخالفت کرد، زیرا عقیده داشت دستور حرکت به سوی ایران صادر شده و دیگر نمی‌توان حرکت هیئت را متوقف کرد؛ اما برپایه توافق قبلی با

عثمانی‌ها، تیربارها را در اختیار مقام‌های عثمانی نهاد.^(۲۸۵) از جهت دیگر ایستادگی نیدرمایر بجا بود، چون عملیات رثوف بیگ در ایران آغاز شده بود و این عملیات با اندیشه تمرکز همه نیروها در بین‌النهرین، که خواست عثمانی‌ها بود، مابینت داشت. به نظر او، بایستی از این تمرکز خودداری می‌شد، ولی چون میان رثوف بیگ و نیدرمایر رقابت بود، عملیات انجام شد.

حسین رثوف بیگ، رقیب نیدرمایر، پس از خودداری از شرکت در هیئت افغانستان، همانند نیدرمایر در بغداد، رهبری عملیات مستقلی را در ایران آغاز کرد که هدف آن از آلمانی‌ها پنهان نگاه داشته شده بود. هدف این عملیات برای تبلیغات پان‌اسلامیستی بسیار مهم بود و برای اقدام در افغانستان اهمیت بسیار کمی داشت.^(۲۸۶) و در ضمن، هدف عملیات، گرایش‌های تجاوزکارانه‌ای در نهاد خود داشت.^(۲۸۷) نیدرمایر بر این عقیده بود که اقدام رثوف بیگ، که بعداً به تفصیل به آن خواهیم پرداخت، در بستن مرز ایران به روی هیئت تحقیقاتی، باید این‌گونه تفسیر شود که عثمانی‌ها می‌خواهند پیش از آن که هیئت آلمانی از بغداد حرکت کند، به نوعی پیروزی دست یابند و به هدف‌های خاصی برسند.^(۲۸۸)

۲. نقشه عملیاتی نیدرمایر برای ایران و دشواری بی‌طرفی این کشور

نیدرمایر به اهمیت امنیت راه‌های بازگشت هیئت تحقیقاتی در ایران پی برده بود و تصمیم داشت کارهای مقدماتی در ایران را از تصویب مقام‌های بالاتر از خود بگذراند.^(۲۸۹) رثوف بیگ برعکس، حرکت علنی به سوی ایران را صلاح نمی‌دانست و خیال داشت حتی برای مصالح ایران هم که شده، تا آن‌جا که ممکن است، اقداماتش را در ایران «پوشیده و در نهان»^(۲۹۰) انجام دهد.

نیدرمایر راه کرمانشاه - دولت‌آباد - اصفهان را به عنوان مسیر حرکت برگزید و اصفهان، پای‌گاه و اقامت‌گاه اصلی هیئت شد. چون از آن شهر

می شد با احتیاط تمام به یزد، کرمان و سرانجام به بلوچستان رفت و در عین حال امکان برقراری تماس با واسموس وجود داشت، زیرا راه جنوب ایران از اصفهان می گذشت. نقشه نیدرمایر این بود که با یک ستاد کوچک از راه همدان به تهران برود و سپس با فرستادن افرادی مسلمان از جنوب خراسان به کابل، با امیر افغانستان تماس بگیرد. نیدرمایر ورود به افغانستان را، بدون جلب تفاهم قبلی امیر آن کشور، غیرممکن می دید^(۲۹۱) و کاردورف هم می توانست با شبکه ارتباطی گسترده اش در ایران، از تهران با هیئت تماس بگیرد.^(۲۹۲)

واسموس کنسول، که به سبب فعالیت های گذشته خود در جنوب ایران با اوضاع آن منطقه آشنایی داشت، معتقد بود می تواند به هدف های بزرگی در جنوب ایران دست یابد. از این رو در ژانویه ۱۹۱۵ / ربیع الاول ۱۳۳۳ مستقلاً با گروه اندکی راهی جنوب ایران شد. او می خواست جاده شیراز - بوشهر را بگیرد، علیه انگلیسی ها در خلیج فارس دست به اقدام هایی بزند و سایر گروه های عملیاتی آلمان را با فرستادن آذوقه پشتیبانی کند^(۲۹۳) و به این ترتیب او نیز برنامه های ویژه ای درباره هند در سر داشت.^(۲۹۴)

روشن است که با اقدام های گوناگون گروه های آلمانی، موضوع بی طرفی ایران نیز مطرح می شد؛ چرا که هدف از ورود گروه های مسلح آلمانی به قلمرو خاک ایران و سایر اقدام های سیاسی، کشاندن پای ایران به جنگ بود و طبعاً نقض آشکار بی طرفی این کشور به شمار می رفت. اما تجربه های ماه های نخست جنگ نشان داده بود که نه روس ها می خواستند با فراخواندن قشون خود از ایران به بی طرفی این کشور احترام بگذارند و نه ایران توانایی آن را داشت که شرایط بی طرفی را فراهم سازد. بنابراین، مادام که گروه نظامی روسی می توانست از قزوین به سوی تهران حرکت کند و دستورهای روسیه و انگلیس را اجرا کند، بی طرفی ایران چیزی ظاهری و ساختگی بود و با اصول حقوق بین الملل سازگاری نداشت.^(۲۹۵)

اکنون تردیدی نیست که روسیه و انگلیس، هم چنان که پیش از این شرح

داده شد،^(۲۹۶) با سوءاستفاده آشکار از موقعیت، می کوشیدند ایران را به هواداری از خود، علیه عثمانی وارد جنگ کنند. به ویژه روسیه سعی داشت با فریفتن دولت مرکزی ایران، بخش هایی از این کشور را به صحنه های کارزار تبدیل کند و بنابراین اگر آلمان که بیش تر ایرانیان را هوادار خود می دانست، در ایران دست به اقدامی می زد، تنها همان کاری را می کرد که پیش از آن روسیه و انگلیس مرتکب شده بودند.

۳. کارهای مقدماتی هیئت اعزامی به افغانستان در ایران

نیدرمایر پیش از آن که با بخش عمده هیئت خود روانه ایران شود، گروه های مختلفی را برای به دست آوردن اطلاعات و کارهای مقدماتی دیگر از راه های گوناگون به ایران فرستاد، به این ترتیب که گروهی به کرمانشاه، گروهی به سلطان آباد و بروجرد و اصفهان و بالأخره گروهی دیگر از راه کردستان به همدان فرستاده شدند.^(۲۹۷)

شونمان^۱ که یکی از اعضای هیئت بود، به عنوان کنسول کرمانشاه برگزیده شد. او که بغداد را در ۲۳ ژانویه ۱۹۱۵ / ۷ ربیع الاول ۱۳۳۳ ترک کرد، مأموریت داشت از خانقین واقع در مرز ایران و عثمانی بگذرد و با کمک گرفتن از عشایر هوادار آلمان به داخل ایران حرکت کند و پس از بررسی راه اصلی حرکت هیئت، از بغداد به کرمانشاه، بازگردد. شونمان پس از انجام مأموریت، در آخر فوریه ۱۹۱۵ / اوایل ربیع الثانی ۱۳۳۳ وارد کرمانشاه شد.^(۲۹۸)

چون عثمانی ها جاده اصلی خانقین - کرمانشاه را بسته بودند و تنها به کارمندان کنسولگری ها که اشخاص معینی بودند اجازه گذر می دادند، از این رو دومین گروه آلمانی که از پ. پاشن،^۲ فویگت^۳ و برگهاوزن^۴ تشکیل

1. Schünemann

2. P.Paschen

3. Voigt

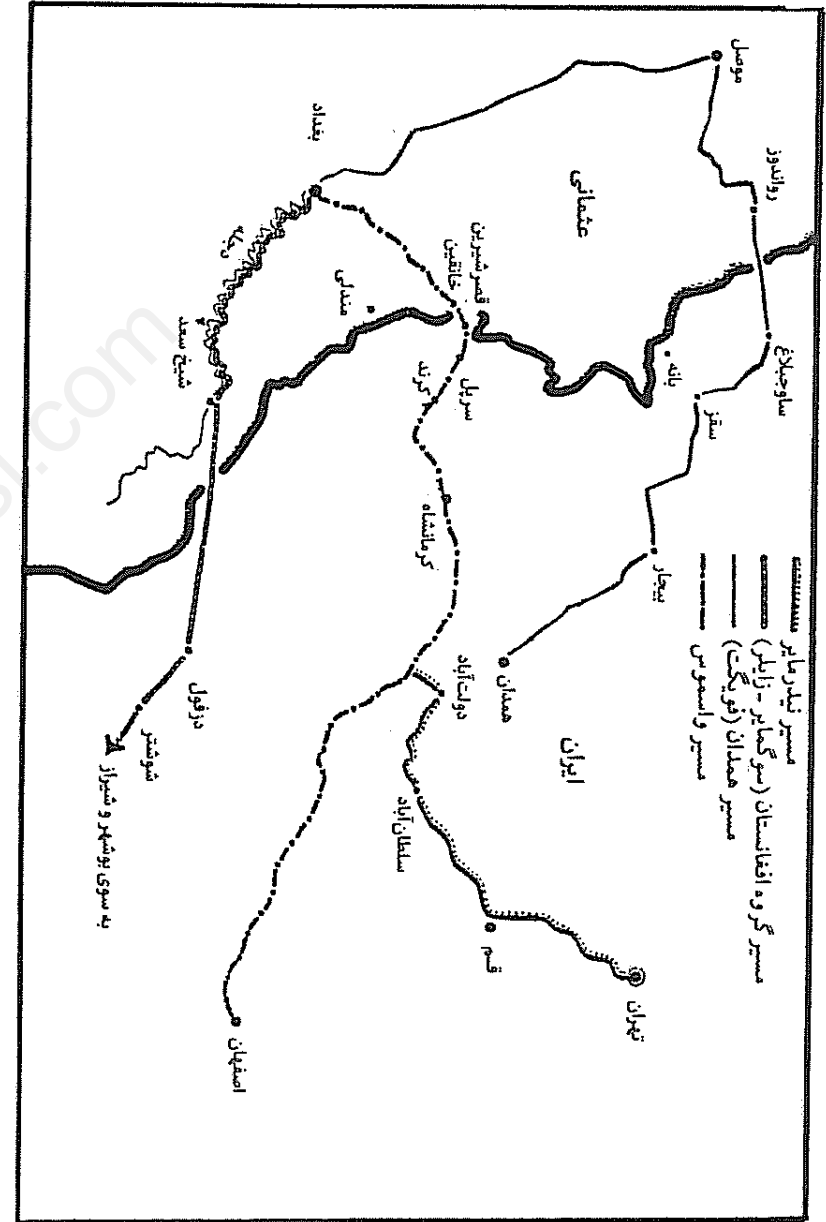
4. Berghausen

می‌شد، از راه موصل - ساوجبلاغ به کردستان ایران رفت و از آن‌جا راهی همدان گردید، تا در آن نواحی جو دوستانه‌ای برای آلمان به وجود آورند. این گروه بغداد را در ۲۶ فوریه ۱۹۱۵ / ۱۱ ربیع الثانی ۱۳۳۳ ترک کرد. (۲۹۹)

سوکمایر و گریزینگر^۱ با قصد این‌که اصفهان را برای پای‌گاه و اقامت‌گاه هیئت آماده سازند، بغداد را به سوی کرمانشاه^(۳۰۰) ترک کردند. اصفهان به این دلیل برگزیده شده بود، که در مرکز قلمرو ایران واقع شده و از منطقه‌های اصلی نفوذ روسیه و انگلیس تا اندازه‌ای دور بود. گذشته از این، اصفهان سر راه جاده اصلی ایران، یعنی جاده تهران - شیراز - بوشهر قرار داشت و موقعیتش به سبب نزدیکی با منطقه‌های عشایرنشین، که مورد نظر آلمانی‌ها بود، اهمیت بسیار داشت. (۳۰۱)

در باره نوع فعالیت هیئت، میان دستگاه رهبری در بغداد و سفارت آلمان در تهران، اختلاف‌هایی پیش می‌آمد. مثلاً نیدرمایر تصمیم داشت فعالیت‌های هیئت را به طور پنهانی رهبری کند، اما کاردورف که از هدف‌های انورپاشا آگاهی نداشت،^(۳۰۲) به دنبال همان نقشه خود، مبنی بر این‌که آشکار ساختن هیئت در تهران به تحولات کشور سرعت می‌بخشد، ... عقیده داشت اگر لشکر عثمانی پشت سر هیئت نباشند و از آن پشتیبانی نکنند، ورود هیئت به ایران زیان‌بخش و از نظر زمانی زودتر از موعد مقرر است. عقیده کاردورف درباره اهمیت پشتیبانی نیروی نظامی عثمانی از هیئت، از آن‌جا سرچشمه می‌گرفت که موضوع گروه‌بندی درون ژاندارمری ایران تازه آغاز شده بود و هفته‌ها به درازا می‌کشید تا به پایان برسد^(۳۰۴) بنابراین از نظر کاردورف هنوز امکان نداشت که به پشتیبانی ژاندارمری از هیئت اتکاء کنند. و به همین سبب تنها قشون عثمانی می‌توانست از فعالیت‌های هیئت حمایت کند.

این اختلاف نظر هم‌چنان ادامه داشت، تا آن‌که شونمان، با فرستادن



1. Griesinger

گزارشی، به هیئت، اقدام پنهانی را توصیه کرد، تا «از ایجاد وضع نامساعد برای دولت ایران جلوگیری شود.»^(۳۰۵) با رسیدن این گزارش بود که کاردار از نظر سابق خود دست برداشت و دیگر بر ضرورت بودن نیروی عثمانی در پشت هیئت اصرار نورزید.^(۳۰۶)

۴. اقدام‌های رثوف‌بیگ و فعالیت‌های شونمان در کرمانشاه

به موازات سفر پنهانی هیئت تحقیقاتی افغانستان به ایران، فعالیت‌های گوناگون و آشکار عثمانی‌ها علیه ایران جریان داشت.

پس از یورش ناموفق نیروهای تُرک و تُرک‌ها همراه با دسته‌های تُرک به مناطق گردنشین ایران در ناحیه باختری و جنوبی دریاچه ارومیه پس نشستند و در آن نواحی که مسکن ایلات و عشایر بود، موضع گرفتند؛ ضمن آن‌که دامنه عملیات خود را به سوی باختر، یعنی به سقز، بانه، و مریوان گسترش دادند و انگار که در کشور خود باشند، کماکان به برانگیختن تُرک‌ها ادامه دادند^(۳۰۷) و ظاهراً منتظر حمله دوباره تیب خلیل‌پاشا به آذربایجان بودند.^(۳۰۸) خلیل‌پاشا هیچ‌گاه دست به این حمله نزد، چون ناگزیر شد با ارمنی‌ها که در ۱۳ آوریل ۱۹۱۵ / ۲۸ جمادی‌الاول ۱۳۳۳ سر به شورش برداشته بودند، به نبرد برخیزد.^(۳۰۹)

در اواسط ژانویه ۱۹۱۵ / اوایل ربیع‌الاول ۱۳۳۳ لشگریان عثمانی با پشتی‌بانی قبیله‌های عرب ساکن بین‌النهرین، از بخش جنوبی مرز ایران و عثمانی به خوزستان حمله بردند تا با کمک عشایر ساکن آن منطقه، تأسیسات شرکت نفت انگلیس و ایران و ذخایر خاوری ارتش انگلیس را به مخاطره اندازند.^(۳۱۰)

از اواسط ژانویه / اوایل ربیع‌الاول رثوف‌بیگ در امتداد نوار طولانی مرزی ایران و عثمانی، در جاده خانقین - قصر شیرین، عملیات آشکاری را در دشت‌های ایران آغاز کرده بود. او نیروهای ترک را در آن ناحیه گرد آورده بود و سعی داشت ضمن ضبط کردن جنگ‌افزارهای هیئت تحقیقاتی افغانستان،

با مرزنشینان ایرانی تماس برقرار سازد.^(۳۱۱) رثوف‌بیگ در این عملیات، مانند سایر عملیات عثمانی در آذربایجان و خوزستان، کوشید با اعلان جهاد در میان عشایر، شورش به پا کند و آن‌ها را به سوی عثمانی جلب کند، تا به این وسیله راه یورش به درون خاک ایران آماده شود. ولی با آن‌که ساکنان ایالت کرمانشاه را غالباً تُرک‌ها تشکیل می‌دادند، اما آن‌ها کم‌تر از قبیله‌های تُرک شمال ایران آمادگی داشتند که طرف عثمانی را بگیرند.^(۳۱۲) طایفه‌های لُر هم که در نواحی جنوبی‌تر می‌زیستند، همین روش محتاطانه را در پیش گرفته بودند.^(۳۱۳) همه این عشایر در قلمرو عملیات نایب کنسول انگلیس در کرمانشاه، به ویژه در حوزه فعالیت رییس پرکار بانک انگلیسی آن شهر قرار داشتند و ناگفته نماند که دامنه نفوذ این‌دو، تا بین‌النهرین نیز گسترش می‌یافت^(۳۱۴) و از این رو همه کوشش‌های عثمانی در آن ناحیه بی‌اثر گردید؛ به ویژه آن‌که امیر مفخم حاکم کرمانشاه نیز اصرار داشت بی‌طرفی ایران حتماً اجراء گردد.^(۳۱۵)

قشونی که رثوف‌بیگ با پول آلمان^(۳۱۶) تدارک دیده بود، ابتدا به هزار نفر رسید و سپس به سه هزار تن افزایش یافت.^(۳۱۷) هدف اصلی این قشون، ورود به خاک ایران از راه کرمانشاه و متمایل ساختن این کشور به عثمانی از راه تبلیغات پان‌اسلامیستی بود؛ تا به این ترتیب سراسر شرق اسلامی از عثمانی گرفته تا افغانستان و هند برای یک قیام به سود عثمانی آماده گردد.^(۳۱۸)

اتفاقاً در همین زمینه مذهبی بود که اختلاف‌های ایرانیان شیعی مذهب و تُرک‌های سنی مذهب به هیچ‌وجه اجازه نمی‌داد تبلیغات پان‌اسلامیستی به موفقیت برسد. شیخ العراقین مجتهد بزرگ مقیم کربلا که در نیمه اول مارس ۱۹۱۵ / اواخر ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ با حمایت آلمان ره‌سپار ایران شد تا دولت ایران را برای شرکت در جهاد برانگیزاند،^(۳۱۹) خیلی زود دریافت که امیدی برای موفقیت پان‌اسلامیسم در ایران نیست، بلکه به عکس، به اقدام‌های عثمانی‌ها «ضررهای بی‌حد و حصر» خواهد زد.^(۳۲۰)

وقتی تکیه کردن به مذهب نتیجه‌ای به بار نیاورد، باز همان نظر قدیمی تأیید شد که جلب کردن ایران به جبهه دولت‌های مرکز و عملیات احتمالی امیر افغانستان در هند، تنها به ورود نیروهای عثمانی به صحنه بستگی دارد. (۳۲۱) اما درباره این‌که آیا سپاه سه هزار نفری رثوف‌بیگ می‌توانستند با وجود مانع‌های طبیعی از ایران به افغانستان بروند، هم چنان تردیدهای فراوان وجود داشت.

بدون شک تدارکات و عملیات عثمانی‌ها، برای بی‌طرفی ایران، که بارها شکسته شده بود، تهدیدی به شمار می‌آمد و این اقدام‌ها سبب می‌شد دولت ایران به عملیات رثوف‌بیگ، که هیچ‌گاه مقاصد تجاوزکارانه‌اش را پنهان نمی‌کرد، بی‌پای اعتراض کند. (۳۲۲)

نگرانی دولت ایران هنگامی افزایش یافت (۳۲۳) که خبر رسید امیر حشمت و شاهزاده سالارالدوله به ایران باز خواهند گشت. (۳۲۴) این دو تن پیش از آن به عنوان عناصر اخلاص‌گر شناخته شده بودند (۳۲۵) و اینک، به کمک آلمان، پای سالارالدوله به صحنه باز شده بود. (۳۲۶) این کار یکی از بزرگ‌ترین اشتباه‌های آلمان و عثمانی بود، زیرا به صحنه آمدن سالارالدوله نه تنها به جلب تفاهم ایران کمک نمی‌کرد، بلکه سبب واکنش تندتری در ایران می‌شد. (۳۲۷) عثمانی‌ها برای بازگشت سالارالدوله این بهانه را می‌آوردند که چون او با طایفه‌های لر خورشاوندی داشت، می‌شد توسط او از این عشایر استفاده کرد، (۳۲۸) غافل از آن‌که بازگشت سالارالدوله از نظر دولت و افکار عمومی مردم ایران، آن هم با حمایت بیگانگان، در حکم بازگشت شجاع‌الدوله با پستی‌بانی روس‌ها بود. سرانجام کوشش‌های مشترک پرنس روس، سفیر ایران و کاردورف (۳۲۹) سبب شد سالارالدوله که تا نزدیکی مرز پیش آمده بود، فراخوانده شود. (۳۳۰) اعتراض‌های خشم‌آگین دولت ایران نشان داد که ادامه این کار نادرست، چه نتیجه‌های وخیمی به بار می‌آورد. (۳۳۱) اما امیرحشمت در ابتدای مارس ۱۹۱۵ / اواسط ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ به قصرشیرین و سپس به کرمانشاه (۳۳۲) رفت و ماه بعد از آن‌جا به

تهران رسید. (۳۳۳)

رثوف‌بیگ در این میان می‌کوشید مانند گذشته، با جاسوسان ایرانی و عثمانی، ایلات و ساکنان کرمانشاه را از لحاظ مذهبی تحریک کند و زمینه را برای پیش‌روی نیروی خود فراهم سازد، ولی در همه این کارها شکست خورد. ناکامی‌ها به جای آن‌که موجب شود از تحریک‌هایش دست بردارد، به عکس او را مصمم ساخت برای ورود به خاک ایران آشکارا به زور متوسل شود «تا منافع عثمانی در کرمانشاه حفظ شود و در عین حال جاسوسان روسی و انگلیسی که علیه ترک‌ها فعالیت می‌کنند، نابود گردند.» (۳۳۴)

در نیمه اول مارس ۱۹۱۵ / اواخر ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ در حوالی مندلی در خاک ایران، میان بخشی از نیروی رثوف‌بیگ و ایل سنجابی و دلو (۳۳۵) نبردی درگرفت که به پیروزی سنجابی‌ها انجامید. عثمانی‌ها در آن جنگ فرمانده خود را از دست دادند و ناگزیر از عقب‌نشینی شدند، (۳۳۶) اما از تلاش برای تصرف کرمانشاه دست برنداشتند. (۳۳۷) اعتراض‌های ایران و درخواست این کشور برای خودداری از درگیری، کیفر دادن عاملین جنگ و جبران خسارت‌های وارد شده، هیچ نتیجه‌ای دربر نداشت. (۳۳۸)

ورود قهرآمیز لشگریان عثمانی به منطقه‌ای از ایران، که نه در اشغال روس‌ها بود و نه تهدیدی متوجه آن‌جا بود، با سیاست محتاطانه نمایندگان آلمان و عثمانی در تهران ناسازگاری داشت. (۳۳۹) بدون شک آن تجاوز، کار حرکت هیئت تحقیقاتی را دشوار می‌کرد. رثوف‌بیگ عبور هیئت را از مرز ایران و عثمانی ممنوع کرده بود، اما بر اثر گسترده شدن دامنه جنگ، توجه ایرانی‌ها، انگلیسی‌ها و روس‌ها به مناطقی که ممکن بود هیئت از آن‌جا بگذرد، جلب شد و از آلمانی‌ها نیز به عنوان هم‌کاران عثمانی سلب اعتماد گردید.

شونمان که عضو هیئت تحقیقاتی بود، باید زیر پوشش کنسول سلطان‌آباد (۳۴۰) مقدمات سفر پنهانی هیئت از کرمانشاه را فراهم می‌کرد و دستور جدی داشت که ابتدا رفتاری «کاملاً دوستانه» (۳۴۱) پیش گیرد. وی

هنگامی که در انتظار رسیدن هم‌راهانش در قصر شیرین به سر می‌برد،^(۳۴۲) با عشایر مرزنشین تماس برقرار کرد و با این‌که در مناقشه‌های عثمانی‌ها و ایرانی‌ها جانب ایرانیان را گرفت^(۳۴۳) و رثوف‌بیگ را با خود دشمن کرد، این بدگمانی دربارهٔ او پدید آمد که از تحریک‌های عثمانی‌ها در میان عشایر ایران پستی‌بانی می‌کند.^(۳۴۴)

شونمان در آخر فوریه / اوایل ربیع الثانی وارد کرمانشاه شد و در آن شهر با مقاومت روسیه و انگلیس که موضع تهدیدآمیزی علیه او داشتند، روبه‌رو گردید؛ درحالی که شونمان نیروی محافظ نداشت، روس‌ها و انگلیسی‌ها گذشته از آن‌که به نیروهای محافظ کنسول‌گری‌ها اتکاء داشتند، از پستی‌بانی بسیاری از قشرهای ایرانی، به ویژه حمایت سنتی ایل متنفذ سنجابی برخوردار بودند.^(۳۴۵) انگلیسی‌ها پس از ورود شونمان به کرمانشاه، میان هواداران خود پول پخش کردند^(۳۴۶) و شونمان نیز به همین روش متوسل شد^(۳۴۷) و سرانجام توانست موقع خود را در آن شهر مستحکم سازد، نفوذ کنسول‌های روسیه و انگلیس را بکاهد و آن‌ها را منزوی کند.^(۳۴۸)

در نیمهٔ دوم ماه مارس / اوایل جمادی الاول، شونمان عدهٔ زیادی از ساکنان کرمانشاه را جذب کرد و در ضمن دست به تحریک‌هایی در میان محافظان کنسولگری‌ها زد^(۳۴۹) و چون احتمال رسیدن ژاندارم‌های طرف‌دار آلمان به کرمانشاه به این زودی‌ها نمی‌رفت، کوشید عده‌ای از هواداران خود را برای دفاع تجهیز کند و به این ترتیب روز به روز اوضاع بحرانی‌تر شد.^(۳۵۰) روشن بود که با این اوصاف، دولت عملیات شونمان را نادیده نمی‌گیرد. از این رو در ۲۶ فوریه / ۱۱ ربیع الثانی، معاون‌الدوله وزیر خارجهٔ ایران از فعالیت‌های شونمان و دکتر بوگین^۱، کفیل کنسول آلمان در اصفهان، نزد کاردورف شکایت کرد که این‌ها زیر پوشش مقام کنسول با آزادی تمام به انجام تحریک‌های ناسالم مشغولند. وزیر خارجه اضافه کرد که آلمان بنابه

قرارداد منعقد در ۱۸۷۳ م^(۳۵۱) که هنوز به قوت خود باقی بود، حق دارد تنها سه کنسول‌گری در ایران داشته باشد و اینک که ایران با توجه به علاقهٔ رو به افزایش بازرگانی با آلمان، مفاد قرارداد را به طور جدی اجرا نمی‌کند، دولت آلمان نباید از گذشت ایران، سوءاستفاده کند و برای این کشور مشکلات فراهم کند.^(۳۵۲)

سرانجام عملیات فزایندهٔ شونمان سبب شد دولت ایران در اواسط مارس / اواخر ربیع الثانی مقام کنسولی او را به رسمیت نشناسد و فراخواندن او را از ایران درخواست کند. اما کاردورف با وجود مخالفت روس‌ها و انگلیسی‌ها توانست مقام کنسولی او را در سلطان‌آباد به رسمیت بشناساند.^(۳۵۳) چون بعداً خبر رسید که شونمان، سوار استخدام کرده و حاضر نیست به محل مأموریت خود در سلطان‌آباد برود، معاون‌الدوله تهدید کرد که اگر روانهٔ محل مأموریتش نشود، از شناسایی او خودداری خواهد شد.^(۳۵۴)

البته کاردورف توانست وزیر خارجهٔ ایران را امیدوار و متقاعد سازد،^(۳۵۵) تا آن‌که با حرکت هیئت تحقیقاتی، مشکل شونمان خود به خود حل گردید.

۵. یورش انگلیسی‌ها به واسموس و بی‌طرفی ایران در ربیع‌الثانی -
جمادی‌الاول ۱۳۳۳ / مارس ۱۹۱۵

واسموس پس از آن‌که از هیئت افغانستان جدا شد، در ۲۸ ژانویهٔ ۱۹۱۵ / ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۳۳ بغداد را به سوی ایران ترک گفت تا زیر پوشش عنوان کنسول آلمان در شیراز به ولایت فارس برود و در آن‌جا با حاکم آن ایالت و ایلات و عشایر آن نواحی، هم‌کاری کند. هدف وی این بود که «براساس نقشه‌ای دقیق، راه هند را هموار کند، اسیران جنگی هندی را تحت فرماندهی ملیون قرار دهد تا در آینده، عملیات مربوط به آن، رهبری شود.»^(۳۵۶) دکتر

لندرز،^۱ بون اشتروف^۲ بازرگان^(۳۵۷) و سه تن از ملیون هندی غیرمسلمان^(۳۵۸) و دو ایرانی، هم‌راه او بودند.^(۳۵۹)

واسموس برخلاف جریان رود دجله راه افتاد تا به ناحیه شیخ سعد رسید و در اول فوریه ۱۹۱۵ / ۱۶ ربیع الاول ۱۳۳۳ از مرز ایران گذشت و پس از یک توقف کوتاه نزد غلام‌رضاخان والی پشت‌کوه، بدون هیچ توقف دیگری از راه دزفول به شوشتر رسید.^(۳۶۰) او در آن شهر عرب‌های ساکن خوزستان را به پذیرش اعلان جهاد عثمانی‌ها تشویق کرد و با سردار جنگ بختیاری، که از سوی انگلیسی‌ها مأمور حفاظت تأسیسات شرکت نفت بود، دیدار کرد و سپس برای دادن گزارش و بسیج کردن افراد دیگر، بون اشتروف را به بغداد فرستاد^(۳۶۱) و خودش پس از اقامتی شش روزه در شوشتر، در ۲۲ فوریه ۱۹۱۵ / ۸ ربیع الثانی ۱۳۳۳ آن شهر را به مقصد رامهرمز و بهبهان ترک کرد تا در آن‌جا با دکتر لیستمان^۳ کنسول آلمان در بوشهر تماس بگیرد.^(۳۶۲)

البته در خلال این مسافرت‌ها واسموس شایعه‌هایی درباره بازداشت دو آلمانی در خرمشهر و اهواز به دست انگلیسی‌ها را شنیده بود،^(۳۶۳) ولی چون از سفارت آلمان در تهران به او خیر رسید با وجودی که بوشهر به دست نیروهای انگلیسی اداره می‌شود، هیچ مزاحمتی از سوی آنان برای لیستمان فراهم نشده است، واسموس به اشتباه نتیجه گرفت که انگلیسی‌ها به بی‌طرفی ایران احترام می‌گذارند و برای کنسول مشکلاتی فراهم نمی‌سازند.^(۳۶۴) اما واقعیت این بود که در ابتدای فوریه ۱۹۱۵ / اواسط ربیع الاول ۱۳۳۳ سفارت انگلیس به دولت ایران گفت پس از یورش عثمانی به خوزستان، انگلیس از منافع خود در آن منطقه، جداً حفاظت خواهد کرد^(۳۶۵) و روی این اصل، دولت ایران به سفارت آلمان اطلاع داد که دولت نمی‌تواند امنیت آلمانی‌ها را در جنوب ایران تضمین کند.

1. Lenders

2. Bohnstroff

3. Listemann

واسموس از این تحولات آگاهی نداشت،^(۳۶۶) اما سیر پرسی کاکس^۱ مشاور سیاسی سپاهیان بریتانیا در بین‌النهرین و خلیج فارس، که از قبل با کارهای واسموس آشنایی داشت، از بازگشت او به ایران آگاه گردید و درصدد برآمد پیش از آن‌که واسموس به اقدامی دست بزند، او را دستگیر کند. مأموریت انجام این کار به کاپیتان نوئل^۲ معاون کنسول انگلیس در بوشهر واگذار گردید که در ساختاری نظامی انگلیسی‌ها در بوشهر خدمت می‌کرد.^(۳۶۷)

واسموس در ۲۸ فوریه ۱۹۱۵ / ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۳۳ به بهبهان وارد شد و حاکم و مردم شهر، وی را خوش آمد گفتند، اما او از لیستمان کنسول آلمان در بوشهر پاسخی دریافت نکرد.^(۳۶۸) واسموس چون هم‌کاری با لیستمان را برای اقدام‌های آتی خود لازم می‌دانست، کوشید به بوشهر نزدیک شود و با این اعتقاد که ایرانیان مقدمش را گرامی می‌دارند و انگلیسی‌ها بی‌طرفی ایران را مراعات می‌کنند، روانه برازجان شد. برازجان که شهری ساحلی، در شمال بوشهر و در میانه راه بوشهر - شیراز بود، در آن زمان تنها راه آمد و شد کاروان‌های مسافرتی به شمار می‌آمد.^(۳۶۹)

واسموس که از محبوبیت خود در میان مردم بومی منطقه قوی دل شده بود، بر آن شد به منطقه ریگ برود. حیدرخان که از دوست‌داران انگلیس به شمار می‌آمد،^(۳۷۰) از متنفذین بندر ریگ بود و واسموس به این مطلب آگاهی داشت. سه تن هندی همراه واسموس او را در بندر دیلم وداع گفتند، چون قصد داشتند برای انجام تحریک‌هایی در میان سربازان هندی بوشهر، با کشتی روانه آن شهر شوند و حسن‌خان کشکولی، هم‌راه ایرانی واسموس که او نیز عازم بوشهر بود، از وی جدا شد.^(۳۷۱)

هنگامی که کاروان واسموس و هم‌راهان، که عده‌شان رو به کاهش گذاشته بود، به منطقه نفوذ حیدرخان بندر ریگی وارد شدند، ناگهان جو دوستانه به

1. Sir Percy Cox

2. Noel

زیان واسموس تغییر کرد. ماجرا از این قرار بود که در ۵ مارس ۱۹۱۵ / ۱۸ / ربيع الثانی ۱۳۳۳ واسموس و هم‌راهانش که در قریه بهمیاری (حیات داوود) اتراق کرده بودند، ناگهان محاصره شدند و سپس به بند افتادند.^(۳۷۲) خود واسموس توانست با استفاده از تاریکی شب از چادری که در آن زندانی شده بود و سخت محافظت می‌شد، بگریزد. او خیال می‌کرد ایل کشکولی در چراگاه‌های کوهستانی نزدیک آن منطقه هستند و می‌خواست از آن‌ها کمک بگیرد، اما به جای برخورد با کشکولی‌ها، با لرهایی که از رعایای حیدرخان بودند روبه‌رو شد، طوری که این بار به سختی توانست خود را از دام دوم برهاند و از آن‌جا که ایل کشکولی در نقطه‌ای بسیار دورتر اتراق کرده بود، واسموس تصمیم گرفت به سوی برازجان بشتابد که هشتاد کیلومتر با آن نقطه فاصله داشت و دارای یادگان ژاندارمری بود. قصد واسموس این بود که با استفاده از تلگراف‌خانه برازجان، وضعیت خود را به آگاهی مقام‌های ایرانی برساند. واسموس در شب ۷-۸ مارس ۱۹۱۵ / ۲۰ ربيع الثانی ۱۳۳۳ به برازجان رسید، اما به زودی آگاه شد که وقت کمک به هم‌راهان سپری شده، چون حیدرخان، دکتر لندرز و کاروان وی را قبلاً تسلیم انگلیسی‌ها کرده است.^(۳۷۳)

انگلیسی‌ها برنامه دستگیری آلمانی‌ها را خوب ترتیب داده بودند. به این ترتیب که کاپیتان نوئل به شتاب از برازجان به بندر ریگ رفته بود و موافقت حیدرخان و برادر او محمدخان را برای بازداشت مأموران آلمانی به دست آورده بود و آن‌گاه پس از ضبط تجهیزات دکتر لندرز و هم‌راهانش، آن‌ها را به یک کشتی که از قبل آماده شده بود، سوار کرده بودند.^(۳۷۴)

با وجود این، ضربه انگلیسی‌ها، موفقیت نیمه‌کاره‌ای به دست آورده بود، زیرا واسموس گریخت و با آن‌که بخش عمده تجهیزات خود را از دست داد، بعدها در جنوب ایران به صورت خطری جدی علیه انگلیس درآمد.^(۳۷۵)

چند روز پس از ناکامی نقشه توقیف واسموس، ضربه دیگری به آلمانی‌ها وارد شد. در شب ۷-۸ مارس ۱۹۱۵ / ۲۰ ربيع الثانی ۱۳۳۳ دکتر لیستمان

کنسول آلمان در بوشهر، با نماینده شرکت آلمانی ونکهاوس^۱ و همسرش بازداشت شدند و با دکتر لندرز، با کشتی به هند فرستاده شدند تا در آن‌جا زندانی شوند.^(۳۷۶) کنسول‌گری آلمان در بوشهر نیز به اشغال انگلیسی‌ها درآمد و بایگانی آن تمام و کمال به دستشان افتاد.^(۳۷۷)

با بازداشت یک کنسول آلمانی و بیرون بردن او به جبر و زور، هم‌چنین کوشش در توقیف کنسولی دیگر، بار دیگر بی‌طرفی ایران نقض شد. گوا این‌که این توقیف پیش‌گیرانه و دست زدن به چنین اقدامی از نظر انگلیسی‌ها تصمیم تاکتیکی درستی بود، هم‌چنان که اسناد به دست آمده بعداً این اقدام را تأیید می‌کرد، اما مادام که انگلیس و روسیه مدعی بی‌طرفی ایران بودند، این‌گونه بازداشت‌ها نقض حقوق بین‌الملل بود و اگر گفته می‌شد که این اقدام به سبب بدگمانی به بازداشت‌شدگان بوده است، پاسخش این بود که مقام‌های دولت بی‌طرف بایستی اقدام به بازداشت می‌کردند، نه مقام‌های دیگر. اما درباره این‌که ایران در موقعیتی نبود که خود اقدام به بازداشت این و آن کند، باید گفت که مسئولیتش متوجه دو دولت روسیه و انگلیس بود که هرگونه آزادی عمل را از دولت ایران گرفته بودند. با توجه به همه جوانب امر و اصولاً با بررسی هشیارانه واقعیت‌ها، می‌توان به این نتیجه رسید که حضور نیروهای روسی، از آغاز جنگ در ایران، هرگونه بی‌طرفی این کشور را منتفی می‌ساخت. حتی اقدام‌های دولت ایران، پس از تلاش‌های ناموفق در راه تخلیه کشور، برای رعایت بی‌طرفی ایران^(۳۷۸) (به استثنای آذربایجان) نیز نمی‌توانست تغییری در آن شرایط ایجاد کند؛ زیرا همان‌گونه که پیش از این نیز گفته شد، هنگامی که گروهی از سربازان روسی در ۱۵۰ کیلومتری تهران استقرار یافته بودند تا از پیدایش هرگونه تحوّل سیاسی در ایران جلوگیری کنند، بی‌طرفی ایران، ظاهری و ساختگی بود و به عبارت دیگر، بی‌طرفی ایران با اصول حقوق بین‌الملل منطبق نبود و بیش‌تر جنبه سیاسی داشت.

1. Woenckhaus

البته دولت ایران همواره خود را پای‌بند به بی‌طرفی می‌دانست، زیرا برای رهایی از فشار مداخله‌های دو همسایه که پس از ۱۹۰۷ رو به افزایش نهاده بود، بی‌طرفی را بهترین وسیله یافته بود. از این گذشته، تا هنگامی که از پیروزی دولت‌های محور اطمینان نیافته بود، بی‌طرفی را در برابر فشار آلمان و عثمانی مستمسک قرار می‌داد و مقاومت می‌کرد. اما روس‌ها بی‌طرفی ایران را تنها به شکلی می‌پذیرفتند که حقوق آن‌ها را به بهترین وجه حفظ کند. از نظر آنان فقط جبهه دشمن وظیفه داشت به اجرای شرایط بی‌طرفی گردن نهد. از میان بازی‌گران صحنه، تنها انگلیس هوادار واقعی بی‌طرفی ایران بود، زیرا نگرانی آن دولت درباره هند ایجاب می‌کرد که رفتار نرمی با دولت ایران در پیش بگیرد؛ حتی اگر چنین روشی به بهای مخالفت روس‌ها تمام می‌شد. انگلیسی‌ها از اعتقاد خود زمانی دست برداشتند که متوجه در خطر افتادن منافعشان در جنوب ایران شدند و دانستند که اصولاً اعمال بی‌طرفی واقعی در ایران ممکن نیست. از آن پس بی‌طرفی ایران برای انگلیسی‌ها امری ساختگی بود که خود نیز به آن احترام نمی‌گذاشتند، اما از جبهه مخالف انتظار داشتند به آن احترام بگذارند. در عین حال، آلمان تا زمانی که بی‌طرفی ایران علاقه‌مند بود که آن کشور را وادار به انجام عملیات فعالانه علیه دول متفق نماید.

پی‌آمد این‌گونه برداشت‌های آلمان، از بی‌طرفی ساختگی و حاکمیت ظاهری ایران، این شد که تنها اقدام‌های آلمان در ایران، در حکم اقدام‌های ناقض بی‌طرفی به شمار آیند. متفقین به این اقدام‌ها جنبه ماجراجویانه دادند و به جنگ لفظی شدیدی دست زدند. انتشارات پس از جنگ دول متفق، اعضای هیئت‌های اعزامی آلمانی را «راه‌زن» و «عامل اغتشاش» نام دادند و تنها آلمان را مسئول نقض بی‌طرفی ایران معرفی کردند.^(۳۷۹) درباره مقایسه عملیات آلمان، با تلاش‌های عثمانی، می‌توان گفت با توجه به نبودن تجهیزات و امکانات، عملیات آلمانی‌ها صحیح‌تر بود و برای نزدیک شدن به هدف، بیش‌تر کمک می‌کرد تا عملیات ترک‌ها که از همان ابتدا بی‌طرفی ایران

را نپذیرفتند و خود را مستقیماً رو در روی ایرانیان قرار دادند. و بالأخره آخرین داوری آن‌که در ارزش‌یابی عملیات آلمان، باید بر جنبه مناسب بودن یا مناسب نبودنش تکیه کرد، نه بر حق بودن یا نبودن آن.

به هر حال واسموس هم خود را به بی‌طرفی ایران پای‌بند می‌دانست،^(۳۸۰) از این رو ضمن اعتراض به نقض بی‌طرفی ایران، آزادی دکتر لندرز و بازپس دادن تجهیزات کاروان خود را که در بندر ریگ بود، درخواست کرد.^(۳۸۱) در این حال دکتر لندرز در راه هند بود، ولی چون میرزا محمودخان فاتح‌زاده، منشی واسموس، تبعه ایران بود، آزاد گردید و اجازه یافت بیش‌تر صندوق‌های هیئت و مقداری پول نقد را که از پنج هزار لیره طلای انگلیس افزون می‌شد،^(۳۸۲) با خود ببرد. او با محموله‌های گران‌بهایش، در ماه مارس، در شیراز به واسموس پیوست.^(۳۸۳)

اما جنگ‌افزارها، مهمات، برگه‌های تبلیغاتی‌ای که مطالبی به زبان‌های مختلف هندی درباره عملیات مورد نظر در آن‌ها نوشته شده بود، و چند نقشه، به دست انگلیسی‌ها افتاده بود^(۳۸۴) ولی واسموس هنگام فرار توانسته بود اسناد مهم مربوط به هیئت افغانستان را به جای امنی منتقل کند.^(۳۸۵) در میان اسنادی که به چنگ انگلیسی‌ها افتاد، صورت اسامی اعضای هیئت، رمزی بود و کاکس این صورت را به همه مراکز انگلیسی در ایران فرستاد.^(۳۸۶) البته آن صورت از ارزش چندانی برخوردار نبود، زیرا قبلاً بر اثر سهل‌انگاری، نقشه‌های آلمان و عثمانی، درباره افغانستان و هند، کاملاً برملا شده بود^(۳۸۷) و اسناد به دست آمده، اطلاعات قبلی را به نحو ارزش‌مندی تکمیل می‌کرد. در این اسناد هیچ دلیلی که نشانه نقض بی‌طرفی ایران از سوی آلمان باشد، وجود نداشت، اما انگلیسی‌ها پس از اشغال کنسول‌گری آلمان در بوشهر و ضبط بایگانی آن، به اسناد پرارزشی دست یافتند که پیرامون موافقت‌نامه با افسران سوئدی ژاندارمری، اطلاعات زیادی داشتند؛ گواهی که به نظر نمی‌رسید همه آن اسناد درست فهمیده شده باشند.^(۳۸۸)

از همه ناگوارتر، کشف مکاتبات مربوط به رییس علی دلواری بود. او